

رویکرد دولت اوباما به جهان اسلام: تغییر یا تداوم سیاست‌های امریکا



محمود واعظی*

* محمود واعظی معاون پژوهش‌های سیاست خارجی مرکز تحقیقات استراتژیک می‌باشد.
vaezi@csr.ir

تاریخ تصویب: ۹۰/۱۱/۵

تاریخ دریافت: ۹۰/۸/۱۰

فصلنامه روابط خارجی، سال چهارم، شماره اول، بهار ۱۳۹۱، صص ۴۶-۷.



چکیده

تحولات در جوامع و کشورهای اسلامی همواره مورد توجه ویژه دولت‌ها در ایالات متحده قرار داشته است. امروزه اسلام سیاسی به‌عنوان رقیب و دشمن غرب و امریکا جای کمونیسم را گرفته است. به دنبال رویداد ۱۱ سپتامبر و افزایش سطح خصومت نسبت به مسلمانان در امریکا و متعاقب آن حمله امریکا به افغانستان و عراق، رویکرد بوش به جهان اسلام با انتقادات شدیدی روبه‌رو شد. با روی کار آمدن **باراک اوباما** انتظار می‌رفت با توجه به وعده او مبنی بر تغییر رویکردش در سیاست خارجی به‌ویژه در قبال کشورهای اسلامی، شاهد تغییراتی جدی در این زمینه باشیم. مقاله حاضر نیز در این راستا در پی پاسخ به این پرسش است که آیا سیاست اوباما در قبال جهان اسلام انتظارات مسلمانان را برآورده ساخته است یا خیر. نویسنده بر این اعتقاد است که سیاست اوباما در قبال جهان اسلام به دلیل تداوم سلطه لابی صهیونیستی و نیز رفتارهای متناقض در جهت بهبود چهره امریکا علیه مسلمانان چندان کارساز نبوده است. از این‌رو، بیش از آنکه در دوره ریاست‌جمهوری اوباما شاهد تغییر در رویکرد نسبت به جهان اسلام باشیم، با استمرار و تداوم سیاست‌های گذشته روبه‌رو هستیم.

واژه‌های کلیدی: ایالات متحده، سیاست خارجی امریکا، اسلام سیاسی، جهان اسلام، اوباما، بوش، خاورمیانه، ایران، عراق، افغانستان

مقدمه

ماهیت سیاسی - اجتماعی جوامع مسلمان و تحولات کشورهای اسلامی به‌ویژه در خاورمیانه همواره یکی از دل‌مشغولی‌های ایالات متحد آمریکا بوده است. اگر در زمان جنگ سرد «اسلام» به‌عنوان ابزاری برای رویارویی با کمونیست‌ها در افغانستان مورد بهره‌برداری آمریکا قرار گرفت، با پایان جنگ سرد و شکست رقیب، برخی محافل در آمریکا، اسلام سیاسی را به‌عنوان رقیب و دشمن غرب و آمریکا و جایگزین کمونیسم مطرح نمودند و به‌ویژه پس از واقعه ۱۱ سپتامبر سطح خشونت‌ورزی آمریکا افزایش یافت و دو کشور اسلامی را به اشغال خود درآورد.

رویکرد دولت **جرج بوش** به جهان اسلام انتقادات فراوانی را پس از دو جنگ خونین آمریکا در دو کشور اسلامی افغانستان و عراق در پی داشت. باراک اوباما در مبارزات انتخاباتی ریاست‌جمهوری آمریکا یکی از محورهای اصلی رویکرد خود را نسبت به امور بین‌المللی و به‌ویژه جهان اسلام تجدیدنظر در سیاست‌های گذشته آمریکا تحت عنوان «تغییر» اعلام کرد. سخنان **اوباما** در دانشگاه قاهره در آوریل ۲۰۰۹ که در واقع اعلام مواضع دولت جدید آمریکا در قبال جهان اسلام به‌شمار می‌رفت نیز این گمان را در برخی از محافل ایجاد کرد که احتمالاً جهان در دوران ریاست‌جمهوری اوباما شاهد تغییرات جدی و اساسی در رویکرد ایالات متحده نسبت به جهان اسلام خواهد بود. اکنون سه سال پس از کسب قدرت توسط باراک اوباما این پرسش مطرح است که تا چه اندازه انتظارات ایجادشده با عملکرد سیاست خارجی اوباما طی این دوره مطابقت داشته است؟ آیا سیاست اوباما در قبال جهان اسلام آن‌گونه که در گفتمان نخستین سال ریاست‌جمهوری خود بر آن تأکید می‌کرد، متضمن تغییراتی بوده است که رویکرد مسلمانان نسبت به آمریکا را بهبود



بخشد؟

فرضیه ما در این مقاله این است که سیاست خارجی اواما در قبال جهان اسلام طی سه سال گذشته به دلیل تداوم سلطه لابی صهیونیستی و همچنین تناقضات رفتاری متعدد، در مجموع کمک چندانی به بهبود چهره امریکا در افکار عمومی مسلمانان نکرده است.

برای تبیین این فرضیه، نخست تلاش می‌شود ریشه‌های نظری سیاست امریکا در برابر جهان اسلام که بسیار نهادی و در عرصه سیاست‌گذاری بسیار پر دامنه است، بررسی شود و سپس به بررسی سیاست جورج واکر بوش در قبال جهان اسلام می‌پردازیم.

در ادامه سعی بر این است که زوایای مختلف سیاست امریکا در دوران اواما در قبال کشورهای مختلف اسلامی و به‌طور کلی جهان اسلام مورد بررسی قرار گیرد و ضمن آن مشخص شود که تا چه حد اواما در تحقق شعار «تغییر» در قبال جهان اسلام موفق بوده است. به این منظور ضروری است با تأکید بر مبانی سیاست خارجی امریکا به ارزیابی میزان تحقق شعار «تغییر» در سیاست و رویکرد دولت اواما با بررسی چند مصداق در مقایسه با دولت پیشین، یعنی جرج واکر بوش بپردازیم.

اما به‌منظور آزمون فرضیه و اینکه آیا «تغییر» صورت گرفته در دوران ریاست جمهوری اواما تغییری در خط‌مشی و دیپلماسی است یا تغییری در اهداف و رویکردها، مقاله به‌طور مشخص و مصداقی به بررسی رویکرد باراک اواما در عراق و افغانستان، نوع برخورد با جمهوری اسلامی ایران و خیزش‌های مردمی اخیر در خاورمیانه از دو منظر گفتاری و عملی می‌پردازد تا از این منظر «تغییر» را از «استمرار و تداوم» بازشناسد.

بررسی ریشه‌های نظری سیاست امریکا در قبال جهان اسلام

بر خلاف روند سیاست بین‌الملل سده نوزدهم و پیش از آن، که جهان‌گرایی و گسترش‌گرایی تنها از طریق ابزارهای نظامی صورت می‌گرفت و صرفاً نیازمند طراحی استراتژی جنگی بود، امروزه، کشوری مانند ایالات متحده امریکا و مجموعه

غرب برای گسترش نفوذ جهانی و حضور در مناطق مهم به طراحی استراتژی‌های به‌مراتب پیچیده سیاسی و فرهنگی نیاز دارند که تدوین آنها تنها از طریق محافل فکری بسیار قوی دانشگاهی و نهادهای استراتژی‌پرداز میسر است؛ بنابراین و به‌طور منطقی، تبیین آنچه امروز به‌صورت یک برخورد نظامی یا سیاسی خاص برای برآوردن منافع و اهداف سیاست غرب و آمریکا مشاهده می‌کنیم نیازمند جستجوی پیش‌زمینه‌های فکری در عرصه‌های دانشگاهی و نظامی است.

کندوکاو در سیاست خارجی ایالات متحد نشان می‌دهد که این کشور همواره از یک ایدئولوژی لیبرال در برابر بقیه ایدئولوژی‌ها به‌مثابه انگیزه اقدام بهره برده و به‌عنوان مهم‌ترین اصل بقای ایدئولوژی در پی رقابت با دیگر ایدئولوژی‌های رقیب و از میدان به در کردن آنها بوده است (برای آگاهی بیشتر در این مورد، رک: کگلی، ۱۳۸۲؛ آمبروز، ۱۳۶۳؛ شوپ و میتنز، ۱۳۶۴).^(۱) این انگیزه مهم در سیاست خارجی که راهنمای ورود آمریکا به مداخله در موضوعات و تحولات جهانی بوده است همواره با پردازش منظومه‌های فکری کلان آغاز و سپس به اتخاذ سیاست و دستورالعمل‌های اجرایی ختم شده است. در مورد جهان اسلام هم عقیده بر این است که سیاست‌های کلان ایالات متحده از نگرش‌پردازی‌های کلان شروع و به دگرگین‌ها، دستورالعمل‌ها و نطق‌های رسمی ترجمه و تبدیل و درنهایت در بسیاری از مناطق جغرافیایی به اقدام نظامی، تحریم‌های اقتصادی و فشارهای سیاسی ختم شده است.

در این راه، اگرچه تحت تأثیر رویدادهای ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، هم نظریه‌پردازان و هم استراتژیست‌ها شتاب خاصی در ارائه برآوردهای فوری به عرصه سیاست‌گذاری از خود نشان دادند و به‌طور منطقی این تلاش‌ها ادامه همان تلاش‌های فکری و مناظرات علمی و استراتژیکی بوده است که پس از جنگ سرد و بیش از هر چیز با آثار *فرانسیس فوکویاما*^۱، *ساموئل هانتینگتون*^۲ و *زیگنیو برژینسکی*^۳ و در سطحی متفاوت، *برنارد لوئیس*^۱ آغاز شد. اهمیت این تلاش‌ها در

-
1. Francis Fukuyama
 2. Samuel Huntington
 3. Zbigniew Brzezinski



سطح بالای علمی و اندیشه‌ای، این است که می‌توانند منبع سیاست‌سازی‌ها و سیاست‌گذاری در مراحل بعدی باشند. به عبارت دقیق‌تر، این اندیشه‌های انتزاعی در نهادهای سیاست‌گذاری به نوشته‌های راهبردی و راهنمای عمل بدل می‌شوند^(۲) و به سیاستمداران اجازه می‌دهد که هم برداشت مورد علاقه و مورد نیاز خود را از «اسلام» داشته باشند و هم بدون درک و یا حتی بدون توجه به برداشت‌های متفاوت مسلمانان از اسلام، «جهان اسلامی» یکپارچه و یکدست و در نتیجه رقیب و دشمنی در خور برای غرب و امریکا بیافرینند. در این میان سه نظریه‌پرداز نخست یعنی فوکویاما، هانتینگتون و برژینسکی خطوط سازش و درگیری، و در عین حال، ظرفیت‌های پیش‌برنده را در نظام بین‌الملل پس از جنگ سرد شناسایی و ترسیم کردند و لوئیس بیشتر به کار فهم کلیت تاریخی روابط جهان اسلام و غرب پرداخت.

از نظر **بابی گوش**^۲، هیچ نویسنده معاصری به اندازه لوئیس به برداشت‌های غرب از جهان اسلام از طریق گردآوری اطلاعات فراوان شکل بخشیده است (Ghosh, 2008). برخی از کارهای لوئیس، به ویژه دو کتاب اخیر با عنوان «چه اشتباهی صورت گرفت؟»^۳ (Lewis, 2002) و «بحران اسلام: نبرد مقدس و ترور نامقدس»^۴ (Lewis, 2004) با ارائه مفاهیم و برداشت‌های خاصی به اوضاع سیاسی، التهاب خاصی داد. در این آثار، وی کل جریان مخالف با غرب را هم‌ردیف «افراطی‌گری» می‌داند و به آن «اسلام فاشیستی»^۵ لقب می‌دهد. **مایکل هرش** بر آن است که هرچه امریکاییان در مورد اعراب و جهان اسلام به غلط برداشت می‌کنند، به واسطه تأثیر نوشته‌های لوئیس است. هرش، ایده محوری لوئیس را چنین بیان می‌دارد: «غرب - به شکلی که معرف دنیای مسیحیت است - در آخرین مراحل کشمکش قدیمی چندسده‌ای با تمدن اسلامی به سر می‌برد» (Hirsh, 2004).

1. Bernard Lewis
2. Bobby Ghosh
3. What Went Wrong?
4. The Crisis of Islam: Holy War and Unholy Terror
5. Islamofascism
6. Michael Hirsh

فوکویاما (1989) در مقاله «پایان تاریخ»، لیبرال دموکراسی را بی‌رقیب و آخرین دستاورد بشر برای قوام زندگی اجتماعی معرفی کرد. نظریه فوکویاما ایدئولوژی برتری غرب را در حد یک نوع نژادپرستی مطرح کرد و این فرصت را برای گروه‌های تندرو غربی فراهم آورد که هویت غرب را در این جهت بازسازی کنند. چنین هویت‌یابی نوینی، به‌وضوح نوعی «غیریت‌سازی» از جهان اسلام بود که تا پیش از جنگ سرد بر کمونیسیم ابتننا یافته بود.

هانتینگتون بی‌گمان اثرگذارترین اندیشمند غربی بر روند روابط میان اسلام و غرب پس از پایان جنگ سرد بوده است. مقاله وی (Huntington, 1993) با شرح و بسط الگوهای آینده‌درگیری آغاز می‌شود و در پی توصیه‌هایی به غرب برای پیروزی در این نبرد برمی‌آید. درگیری‌های بعدی را تا حد زیادی می‌توان ناشی از تئوریزه کردن این تفکر برخورد دانست.

برژینسکی پیش از هانتینگتون با حوزه روابط با جهان اسلام و نحوه برخورد با آن آشنا است. در دوران جنگ سرد، وی نقش مهمی در تنظیم روابط اسلام‌گرایان و بخش‌های مختلف سیاسی و نظامی ایالات متحد برای مقابله با تهاجم شوروی به افغانستان داشت. او زمانی اسلام‌گرایان را علیه شوروی تجهیز نمود و سپس خطر چنین گروه مجهزی را برای غرب یادآور شد (Le Novel Observateur, 1998). در سال ۱۹۹۵، کتاب «خارج از کنترل: آشفتگی جهانی در آستانه سده بیست‌ویکم»^۱ (Brzezinski, 1995) را نوشت و در آن به تشریح مناطق حساس جهان، سیاست‌ها، سناریوها و بازی‌های مهم آن پرداخت. او نسبت به دو منطقه، خاورمیانه و اوراسیا، بسیار حساس و نگران بود و ایجاد نظم مطلوب امریکا را در این دو منطقه بسیار سخت می‌دانست. اهمیت برژینسکی در ارتباط وی با مراکز سیاست‌گذاری و مؤسسات مطالعاتی مهم امریکا است که بخش مهمی از جریان سیاست‌گذاری را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد.

در سطحی پایین‌تر، سیاست‌گذاران، سیاست‌نویس‌ها و آئین‌نویس‌های سیاسی قرار دارند که معمولاً نظراتشان به‌صورت برنامه‌های عمل درمی‌آید. در مورد مطالعه



و نظریاتی که به تندروری در سیاست خارجی امریکا منجر شده است، می‌توان به نوشته‌ها و نظرات چهره‌هایی مانند *دانیل پایپز*^۱ و استراتژیست‌هایی مانند *ریچارد پرل*^۲، *پاتریک کلاوسون*^۳ و *رابرت کیگان*^۴ اشاره کرد. هدف این گروه، ساختن و پرداختن اسلام به‌عنوان یک تهدید برای منافع غرب و ایالات متحده و ارائه توصیه‌های سیاسی و نظامی برای مقابله با آن - یا به عبارتی مذهبی‌تر از دید جناح راست مسیحی - در پی اهریمن‌سازی^۵ از جهان اسلام است. بحث محوری پاییز این است که اسلام و اسلام‌گرایی چیزی جز همان اسلام نظامی نیست که باید از سوی غرب مهار شود (Karabell, 1995). پرل، کلاوسون و کیگان نیز همگی استراتژیست‌هایی هستند که با محافل تندرو مانند مؤسسه واشینگتن برای سیاست‌گذاری در خاور نزدیک^۶ در ارتباط هستند و در تمام دوران ریاست‌جمهوری جرج بوش از سیاست‌گذاران گروه نومحافظه‌کار بوده‌اند. در این میان، نقش پرل مهم‌تر بود. او با مجموعه‌ای از نوشته‌ها نقش بسیار مهمی در رادیکالیزه کردن جریان نومحافظه‌کاری علیه اسلام‌گرایی داشته است. کتاب وی در این زمینه (Frum and Perle, 2003) «پایانی بر شر: چگونه در جنگ علیه ترور برنده شویم»^۷ است که *فرید زکریا* در وصف آن گفته است این کتاب راهنمای مفیدی برای سیاست خارجی نومحافظه‌کاران است (Zakaria, 2004). علاوه بر این، پرل همراه کسانی چون *داگلاس فیث*^۸ توصیه‌های بسیار تندی به اسرائیل در زمینه مبارزه با فلسطینی‌ها داد.

در مجموع، نهادهای تندرو در سیاست خارجی امریکا نسبت به جهان اسلام عموماً نهادهای مطالعاتی و دانشگاهی‌اند که از سوی جریان‌های جهت‌دار تأمین

-
1. Daniel Pipes
 2. Richard Perl
 3. Patrick Clawson
 4. Robert Kegan
 5. Demonization
 6. Washington Institute for Near East Policy
 7. An End to Evil: How to Win the War on Terror
 8. Douglas Feith

مالی می‌شوند. برخی از این نهادها عبارتند از: مؤسسه واشینگتن برای سیاست‌گذاری در خاور نزدیک، مؤسسه امریکن انترپرایز،^۱ مؤسسه هادسون،^۲ بنیاد هریتیج،^۳ شورای روابط عمومی آمریکا و اسرائیل (آیپاک)،^۴ شورای صهیونیستی آمریکا،^۵ مرکز نیکسون،^۶ مؤسسه کاتو^۷ و مؤسسه منهتن.^۸

جایگاه منافع و ارزش در سیاست خارجی آمریکا

بحث دیگر در مورد سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا عبارت از دوگانه منافع - ارزش است. در این تقسیم‌بندی، سیاستمداران امریکایی یا کسانی هستند که در پی منافع عینی مثل منافع اقتصادی، اولویت‌های استراتژیک و... اند و یا کسانی که در پی ترویج اصول و ارزش‌هایی هستند که به آن اعتقاد دارند و اشاعه آن را موجب کسب و حفظ بلندمدت تر منافع آمریکا می‌دانند.

آثار فکری دانش پژوهان و سیاست‌گذاران را سیاستمداران دارای اولویت متفاوت نسبت به دوگانه ارزش - منافع به انحای مختلفی به کار بستند. از یک سو سیاستمداران علاقه‌مند به کسب منافع عینی از دیدگاه‌های این دانش پژوهان و سیاست‌گذاران برای تفسیر محیط جدید جهانی پس از جنگ سرد و متعاقب آن پس از یازدهم سپتامبر استفاده کردند. این سیاستمداران بسته به شرایط، استفاده‌های متفاوتی از این متون پایه‌ای کردند. در پایان جنگ سرد، آنها برای حفظ هژمونی خود به کمک این متون، رقیبی مثل اسلام را در سیاست خارجی وارد کردند و پس از حوادث یازدهم سپتامبر آن را به‌عنوان دشمن خود بر ساختند و با ایجاد این دشمن توانستند در خاورمیانه دست به اشغال نظامی بزنند. نمونه این سیاستمداران را می‌توان در نومحافظه‌کارانی دید که در پایان جنگ سرد شکل گرفتند و متعاقب

1. American Enterprise Institute
2. Hudson Institute
3. Heritage foundation
4. American Israel Public Affairs Committee (AIPAC)
5. American Zionist Council
6. Nixon Center
7. Cato Institute
8. Manhattan Institute

یازده سپتامبر قدرت اجرای منویات خود را برای حفظ و گسترش هژمونی امریکا کسب کردند. گروه‌های فشار یهودی در امریکا نیز از گروه‌هایی هستند که به‌منظور حفظ منافع اسرائیل از این متون علیه مسلمانان و کشورهای مسلمانی که اسرائیل را احاطه کرده‌اند، استفاده می‌کنند.

از سوی دیگر سیاستمداران امریکایی دارای دغدغه ارزش را می‌توان به دو نوع تقسیم کرد. اول کسانی که حامی ارزش‌های سیاسی مثل لیبرالیسم و دموکراسی هستند و ترویج آن را در جهان سرلوحه برنامه‌های خود قرار داده‌اند. نوع دوم حامیان ارزش‌های مسیحی هستند که از برتری بازنمایی‌شده مسیحیت در متون پیش‌گفته برای رسیدن به آرزوهای بزرگ مذهبی خود مثل ایجاد شرایط مطلوب ظهور مسیح استفاده کردند. راست‌های مسیحی^(۳) به‌عنوان سیاستمدارانی با دغدغه ارزش‌ها، نمونه‌ای از این سیاستمداران هستند. راست‌های مسیحی گرد هم آمدن یهودیان، تأسیس اسرائیل و بازسازی معابد کهن یهودی را پیش‌شرط رستخیز دوم مسیحی می‌دانند^(۴) آنها دلایل مذهبی برای حمایت از اسرائیل دارند،^(۵) اما حمایت نومحافظه‌کاران از اسرائیل از زمینه‌های سیاسی و استراتژیک برخوردار است و منافع مشترک را در نظر دارد. در این میان سیاستمداران دارای دغدغه ارزشی مسیحی، مثل راست‌های مسیحی، از آثار پیش‌گفته بهره‌های بیشتری برده‌اند.

راست‌های مسیحی گروه‌های فشاری هستند که قویاً متأثر از عقاید مسیحی افراطی هستند و در سیاست خارجی ایالات متحد در ارتباط با خاورمیانه و جهان اسلام نفوذ گسترده‌ای دارند. آنها ائتلافی سیاسی مرکب از گروه‌های طرفدار لیکود، طرفداران محافظه‌کار اسرائیل و صهیونیست‌های مسیحی^۱ هستند که بر بخش مهمی از فرایند سیاست‌گذاری خارجی ایالات متحد نفوذ دارند. راست مسیحی، کثرت‌گرایی را بر نمی‌تابد، به حقیقت واحد باور دارد و خود را حامل این حقیقت واحد فرض می‌کند. از نظر راست‌های مسیحی، القاعده مصداق اسلام است و «جنگ علیه تروریسم» معادل جنگ با اسلام است (Tremblay, 2006).

در ادامه با استفاده از متون پیش‌گفته و تأثیر آن بر سیاستمداران امریکا و

همچنین بحث دوگانه منافع - ارزش به تفاوت سیاست‌های بوش و اوباما در قبال جهان اسلام خواهیم پرداخت.

سیاست دولت بوش در قبال جهان اسلام

سیاست جورج بوش در خاورمیانه و در قبال «جهان اسلام» را باید عمدتاً محصول تلاقی و هم‌زمانی وقوع دو پدیده در نخستین سال‌های قرن جدید میلادی دانست. نخست تجمیع گروه‌های فشار صهیونیستی با نیروهای راست مسیحی و محافظه‌کاران جدید که در دولت جورج بوش فرصت یافتند با دسترسی به مقامات اجرایی، منویات خود را جامه عمل بپوشانند و دوم که به‌نوعی می‌توان آن را پیامد پدیده نخست دانست، حادثه یازدهم سپتامبر.

۱. نفوذ صهیونیسم مسیحی

قدرت‌یابی گروه‌های راست مسیحی، نومحافظه‌کار و افزایش قدرت گروه‌های فشار صهیونیستی یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های تأثیرگذار بر سیاست خارجی امریکا در این دوره است. هر سه این گروه‌ها حمایت از اسرائیل را یکی از اولویت‌های خود می‌دانند و به همین دلیل اوج‌گیری قدرت این گروه‌های طرفدار اسرائیل در امریکا بر بدبینی‌های افکار عمومی خاورمیانه نسبت به نیات امریکا در مورد فلسطین افزود.

از زمان دولت ریگان در دهه ۱۹۸۰، انجیل‌گرایان در تصمیم‌گیری‌های سیاست داخلی و خارجی امریکا دخیل بوده‌اند، اما فعالیت‌های آنها در دولت جرج واکر بوش به اوج خود رسید و حتی به وزارت امور خارجه و برخی محافل علمی امریکا هم کشیده شده بود. امروزه، راست مسیحی دارای یک دفتر حفاظت منافع در وزارت امور خارجه امریکا تحت عنوان «دفتر آزادی مذهبی بین‌المللی» است، همچنین نهادهای دولتی دیگری نیز مانند «دفتر ابتکارات مذهبی و اجتماعی» وجود دارند که بلافاصله پس از روی کار آمدن بوش تأسیس شدند. همچنین، دانشگاه بین‌المللی کلمبیا از جمله مراکز عمده تربیت مبلغان مذهبی برای اعزام به سرزمین‌های اسلامی جهت ترغیب مسلمانان به گرویدن به آئین مسیحیت است. برخی دیگر از نهادهای آموزشی مانند دانشگاه بایلور دارای برنامه‌های مشابهی هستند.^(۴)



همان‌طور که در بخش نظری اشاره شد، نگاه راست‌های مسیحی به برداشت واحد از حقیقت موجب ایراد اتهاماتی از سوی کسانی چون **جری فالول**^۱، **پاتریک رابرتسون**^۲، **جری واینر**^۳ و دیگران به اسلام و مسلمانان شد. بررسی تلاش‌های آنها نشان می‌دهد این گروه پس از ۱۱ سپتامبر تلاش فراوانی داشت تا با تفسیر نادرست مذهبی، جهت‌گیری سیاست خارجی امریکا را به سوی تقابل با اسلام به پیش ببرد. همچنین، افزایش فزاینده نفوذ مسیحیان انجیل‌گرا در ایالات متحده که حامی جدی اسرائیل هستند آنها را به ستون فقرات ایدئولوژیک دولت بوش تبدیل ساخت. در نتیجه، جو مساعدتری برای فعالیت‌های گروه‌های یهودی و تبلیغ آنها علیه اسلام به وجود آمد.

نومحافظه‌کاران با دنبال کردن منافع عینی امریکا از چند طریق بر ضد اسلام برخاستند. اول، آنها در راستای تعریف منافع امریکا در پیوند استراتژیک با اسرائیل، حمایت بی‌پایانی از اسرائیل می‌کردند. دوم، بنا بر اصول خود، خواهان حفظ هژمونی امریکا در جهان و به‌ویژه خاورمیانه بودند. در این راه آنان با تهاجم نظامی به افغانستان و عراق، این دو کشور مسلمان را اشغال کردند و همچنین فشار بر دولت امریکا را برای حمله به ایران و سوریه افزایش دادند.

بر خلاف قدرت‌یابی راست‌های مسیحی و نومحافظه‌کاران در دولت بوش، نفوذ گروه فشار اسرائیل در دستگاه سیاست‌گذاری امریکا به‌ویژه در حوزه‌های مربوط به جهان اسلام یا خاورمیانه مربوط به دهه‌های گذشته است.^(۷) یکی از دلایل عمده که اغلب برای کمک مادی فوق‌العاده و حمایت‌های دیپلماتیک امریکا از اسرائیل ذکر می‌شود، نفوذ گروه فشار اسرائیل در دستگاه سیاست‌گذاری امریکاست، درحالی‌که این حمایت بی‌چون و چرا چالش‌ها و دشواری‌ها فراوانی را برای سیاست خارجی امریکا به‌ویژه در خاورمیانه فراهم کرده است. در واقع، گروه فشار طرفدار اسرائیل به پیشگامی کمیته امور عمومی امریکایی - اسرائیلی موسوم به آپیک نفوذ زیادی در بسیاری از بخش‌های دولت بوش از جمله دفتر معاون

-
1. Jerry Falwell
 2. Patrick Robertson
 3. Jerry Winer

رئیس جمهوری، پنتاگون، وزارت امور خارجه و کنگره داشت. علاوه بر بدنه دو حزب اصلی امریکا و رسانه‌ها که از گروه فشار اسرائیل حمایت می‌کنند، این گروه از حمایت نهادهایی چون «مؤسسه اینترپرایز»، «بنیاد هریتیج» و «مؤسسه واشینگتن برای خاور نزدیک» نیز برخوردار است (Tremblay, 2006). این گروه فشار همچنان یکی از مهم‌ترین عوامل تحکیم اتحاد بین اسرائیل و ایالات متحده است که بر ضد بهبود رابطه امریکا با بسیاری از کشورهای خاورمیانه فعالیت می‌کند. اگرچه اکثر مقامات امریکایی در وزارت امور خارجه و شورای امنیت ملی هرگونه نفوذ اسرائیل را در تدوین سیاست‌های امریکا در قبال جهان اسلام انکار می‌کنند، واقعیت‌ها چیز دیگری می‌گویند. برای مثال، بنا به گفته یک مقام ارشد در وزارت امور خارجه امریکا، «ایالات متحده تا حدود زیادی تحت تأثیر تعریفی قرار دارد که از سوی اسرائیلی‌ها در رابطه با اسلام‌گرایان ارائه شده است» (Gerges, 1999).

بنابراین، اسرائیل به‌عنوان مهم‌ترین متحد استراتژیک امریکا در خاورمیانه به‌دلیل مجاورت با مسلمانان و نیز دخالت در چالش‌های امنیتی اصلی منطقه، همه تلاش خود را برای همسو کردن سیاست خارجی امریکا در قبال جهان اسلام و خاورمیانه با منافع خود به خرج می‌دهد. در نتیجه، آنچه به‌عنوان سیاست خارجی امریکا در قبال جهان اسلام تدوین شده حاوی بخش عمده‌ای از ملاحظات اسرائیل است.

۲. حادثه ۱۱ سپتامبر

حوادث ۱۱ سپتامبر فرصت مورد نظر و ضروری برای چرخش ایدئولوژیک در سیاست خارجی امریکا را فراهم آورد و گروه نومحافظه‌کار حاکم بر سیاست خارجی آن کشور را بر آن داشت تا در جهت تثبیت هژمونی امریکا و تعریف نظم نوین جهانی، رویارویی با جهان اسلام و اسلام‌گرایی را در دستورکار قرار دهند. در این حوادث، غرب به رهبری ایالات متحده امریکا دو مرحله از تقابل با جهان اسلام را به نمایش گذاشت. مرحله نخست همان بود که در درخواست جورج بوش برای قیام صلیبیون علیه کل مسلمانان مطرح شد.^(۸) در آن زمان، رسانه‌های غربی عرصه توهین و بدترین دشنام‌ها به مسلمانان بودند. بخش زیادی از این تلاش‌ها از سوی گروه‌های ذی‌نفوذ صهیونیستی صورت می‌گرفت که به‌شدت از سوی گروه‌های راست مسیحی



حمایت می‌شدند. در این زمان، رویارویی اسلام و غرب در یک موضوع مهم دیگر هم خودنمایی می‌کرد و اوضاع را وخیم‌تر کرد. در فلسطین، جایی که مهم‌ترین احساسات اسلامی به نمایش گذاشته می‌شود، *آریل شارون*، نخست‌وزیر اسرائیل، از غفلت دنیا به واسطه حوادث یازدهم سپتامبر بهره برد و درحالی‌که با روی کار آمدنش از پیش موجی از خشونت را به بار آورده بود، مجدداً خشونت‌بارترین اقدامات را علیه فلسطینی‌ها صورت داد. سیاست ایالات متحده و بخش مهمی از جهان غرب در این مورد تقریباً سکوت بود تا مسلمانان هرچه بیشتر سرکوب شوند. در این مرحله، گروه‌های مذهبی مسیحی و صهیونیست از حوادث یازدهم سپتامبر برای مقابله با مسلمانان استفاده کردند و تبلیغات منفی گسترده‌ای که از این رهگذر علیه مسلمانان به راه انداخته شد، به منبع مشروعیت‌بخشی برای بسیج نیروهای غربی علیه جهان اسلام و تقریباً حمله به همه مسلمانان در همه جای جهان بدل شد.

رویدادهای یازدهم سپتامبر فرصت‌های مناسبی برای سیاست خارجی ایالات متحد فراهم آورد تا در سکوت جهانیان، دولت این کشور صاحب موقعیتی شود که برای مدتی در چهارچوب همان نگاه خشن و نظامی جنگ سرد رفتار کند. در دو قطعنامه ۱۳۶۷ و ۱۳۷۳ که در روزهای ۱۲ و ۲۸ سپتامبر ۲۰۰۱ بنا به خواست و اراده ایالات متحده از سوی شورای امنیت سازمان ملل متحد صادر شد، جهان همراهی خود را در پیکار با تروریسم بین‌المللی و انسداد فعالیت‌های آن نشان داد. اما سیاست رهبران ایالات متحده متأثر از جریان راست مسیحی دربردارنده نوعی یکجانبه‌گرایی، غیریت‌سازی دینی و تحمیل تحقیرآمیز نظم و سلطه امریکایی بود، که تمرکز خود را بر بخش‌هایی از جهان اسلام شامل فلسطین، افغانستان و عراق قرار داده بودند. بوش برای تحقق اهداف خود با شعار جنگ علیه تروریسم، رویکرد یکجانبه‌گرایی و جنگ پیش‌دستانه را برگزید. او معتقد بود «جنگ علیه تروریسم با شیوه‌های دفاعی به پیروزی نمی‌رسد... ما باید با دشمنانمان به نبرد بپردازیم، طرح‌هایشان را ویران کنیم و با تهدیدهای مخرب پیش از آنکه فرصت ظهور و بروز یابند برخورد کنیم» (Welsh, 2008: 655). این سیاست دو عیب بزرگ داشت: نخست آنکه بسیاری با تعریف موسع و دامنه مبهمی که ایالات متحده از تروریسم به‌دست می‌داد موافق نبودند. در حقیقت، خیلی زود معلوم شد که بوش آن را در جهت سلطه ایالات متحده بر جهان دنبال

می‌کرده است نه ریشه‌کنی تروریسم. عیب دوم این بود که دولت بوش آن را به‌سان برچسبی به هر گروهی که می‌خواست می‌زد و از این رهگذر، تقریباً تمامی جنبش‌های اسلامی در امان نماندند.^(۹)

در فلسطین، ایالات متحد بر حمایت یک‌سویه و همه‌جانبه از اسرائیل شدت بخشید. در ارتباط با تحقق دو دولت که وعده کرده بود نیز وفادار نماند و با بازگذاشتن دست اسرائیل در درگیری با فلسطینی‌ها عمداً سبب پیچیده‌تر شدن فضا و اضافه شدن مسائل بیشتری به مباحث مذاکرات میان اسرائیل و فلسطینی‌ها شد که این قضیه موجب جابه‌جایی خودبه‌خودی مسائل با هم و عدم پیشرفت در آن قضیه شد.

برایند تلاقی دو پدیده یا دو مؤلفه ذکرشده در قبال خاورمیانه به ارائه طرح و نقشه راهی از سوی ایالات متحد، به نام «طرح خاورمیانه بزرگ»، منجر شد. امریکا که منافع خود را در خاورمیانه در خطر می‌دید و رخداد یازدهم سپتامبر را ناشی از افراطی‌گرایی در منطقه خاورمیانه می‌دانست با ارائه این طرح در صدد برآمد تا با آموزش و دموکراسی‌سازی و اصلاحات برنامه‌ریزی‌شده از بالا به پایین در کشورهای خاورمیانه، شرایط را در راستای منافع خود تغییر دهد. ولی با مشاهده واکنش‌های بسیار منفی در لایه‌های مختلف در اکثر کشورهای مورد نظر از یک‌سو و نتایج آرا در دو انتخابات آزاد دولت خودگردان فلسطین و مجلس عراق از سوی دیگر متوجه شد که با توجه به ذهنیت منفی در میان مسلمانان و زیر سؤال رفتن نیت این طرح از اصلاحات و این واقعیت که در هر انتخابات آزادی در منطقه، این نیروهای مخالف امریکا هستند که پیروز می‌شوند، طرح خاورمیانه بزرگ عملاً با شکست مواجه شده و تنها به امر ارتقای آموزش در خاورمیانه اکتفا شد. کارنامه دولت بوش در سه نقطه دیگر جهان اسلام هم به همین شکل بود: افغانستان، عراق و سیاست‌های مرتبط با ایران.

۳. اشغال عراق و افغانستان

در افغانستان اگرچه ایالات متحد در دهه ۱۹۸۰ به نیروهای جهادی و مسلمانان کمک کرد تا اتحاد جماهیر شوروی اخراج شود، اما این کمک جنبه ابزاری داشت و



صرفاً معطوف به تأمین منافع ایالات متحده بود نه منافع متقابل. نکته جالب توجه در دولت بوش نگاه ابزاری است که به مسلمانان صورت می‌گیرد. در دولت کلینتون، از دولت طالبان افغانستان به‌عنوان نیرویی که در چهارچوب سیاست «مهار دوگانه» علیه جمهوری اسلامی ایران از آن بهره گرفته می‌شد، برداشتی در حد یک دولت معتدل و دوست صورت می‌گرفت و نمایندگان طالبان در واشینگتن پذیرفته شدند. در دولت بوش، این نگاه به‌یک‌باره دگرگون شد و طالبان بخشی از تروریسم بین‌المللی تلقی شدند. در اینجا، به‌هیچ‌وجه مراد تطهیر و دفاع از انحرافات طالبان و اقدامات تروریستی آنها نیست، بلکه منظور این است که به‌طور دائم از بخشی از مسلمانان علیه بخشی دیگر استفاده ابزاری می‌شود و در نهایت هم این‌عنوان «مسلمانان» و «اسلام» است که آماج برچسب‌های تروریستی غرب واقع می‌شود.^(۱۰) به‌رحال با اشغال افغانستان براساس قطعنامه‌های شورای امنیت، مسئله برخورد با اسرای این جنگ هم مطرح شد که دولت بوش با چشم بستن بر حقوق بین‌الملل و کنوانسیون‌های ژنو، اسرای مسلمان را بدون رعایت کوچک‌ترین حق قانونی‌شان به زندان گوانتانامو، جایی خارج از قلمرو امریکا، فرستاد و با خشن‌ترین و تحقیرآمیزترین رفتار با این اسرا برخورد کرد.

دولت بوش با توسل به قطعنامه‌های سازمان ملل متحد به افغانستان حمله و این کشور را اشغال کرد ولی عراق را بدون هماهنگی با جامعه بین‌المللی اشغال کرد. اگرچه نفس از میان رفتن قدرت خطرناک صدام حسین در حکم یک خیر مشترک برای تمام منطقه بود اما همیشه اقدام یک‌جانبه و بدون رضایت و هماهنگی بقیه کشورهای ذی‌نفع در حکم یک اقدام غیرمشروع است. در حقیقت، آنچه یک اقدام بین‌المللی را مشروع می‌کند، نوع خاصی از یک اقدام نیست بلکه اقدام مبتنی بر اصول مورد وفاق همگان است. ایالات متحده در جهت خلاف وفاق و اجماع همگانی به عراق حمله کرد و پس از سقوط صدام حسین درحالی‌که از نظر حمایت بین‌المللی تنها مانده بود در رفتار با مردم عراق و مکان‌های مقدس آن دچار اشتباهاتی شد که بسیار وخامت‌بار بود و بسیاری آن را در حد بحران ویتنام برای ایالات متحده به‌شمار آوردند. امریکا می‌خواست با الگوگیری از افغانستان مشکلات عراق را حل کند؛ در صورتی‌که شرایط عراق با افغانستان کاملاً متفاوت بود. به همین دلیل امریکا در

عراق یک راهبرد باثبات نداشت. این خطاها ضمن همه دردهایی که برای ایالات متحده و غرب داشت، مخالفت و تنفر مردم عراق را از غرب به ویژه امریکا افزایش داد. تا اواخر دولت بوش این اشتباهها در جریان بود و دولت بوش غافل از پیامدهای خطرناک منطقه‌ای آن به سیاست نادرست خود ادامه می‌داد. برخورد خشن و تحقیرآمیز با اسرای جنگ افغانستان این بار نیز با اسرای عراقی که تعدادشان بسیار بیشتر از زندانیان گوانتانامو بود در زندان ابوغریب تکرار شد.

۴. ایران

سیاست ایالات متحده در مورد ایران هم دربردارنده نوع خاصی از فایده‌گرایی و نگاه ایزاری بوده است. پس از پایان جنگ عراق، دولت ایران راهبرد تعاملی را در سیاست خارجی خود لحاظ کرد که دربردارنده رویکرد همکاری‌جویانه با نظام بین‌الملل بود و نوعی تنش‌زدایی با غرب در آن پیش‌بینی شده بود. به نظر برخی از تحلیل‌گران، این سیاست ریشه در سنت صلح‌طلبانه ایرانیان داشت (Ramazani, 1998). در این سیاست که چندسالی با دولت کلیتون مقارنت پیدا کرد، ایران و ایالات متحده تلاش‌هایی برای کاهش خصومت و برخی همکاری‌های منطقه‌ای که در آن منافع مشترکی وجود داشت صورت دادند. در دولت بوش، سیاست تنش‌زدایی و «اصلاحات» به‌طور اصولی مورد بی‌مهری واقع شد و زمینه‌ای برای پذیرش نداشت، اما نمودهای این ناسازگاری تا زمان حمله امریکا به افغانستان پوشیده ماند. از زمان حادثه یازدهم سپتامبر، دولت ایران با توجه به وضعیت بحرانی مرزهای شمالی و نیز ضرورت حفظ و گسترش نفوذ خود در افغانستان، در بسیاری از موارد در زمینه اقدام علیه تروریسم (به‌ویژه در مورد القاعده) همکاری کرده بود. در افغانستان، همکاری ایران برای نیروهای ائتلاف امریکا و متحدانش بسیار ضروری بود و در تشکیل نخستین دولت ائتلافی نقش سازنده و غیرقابل انکاری داشت. دولت ایران به‌عنوان نشان دادن حسن‌نیت، از تمام نفوذ معنوی خود در بین نیروهای مخالف طالبان بهره گرفت تا حکومت طالبان که از آغاز هم علیه نظام داخلی افغانستان و منطقه پاگرفته بود، برانداخته شود. اما ایالات متحده با نگاه ایزاری به قضیه، تمام همکاری ایران را نادیده گرفت و بوش در نطق مهم سال ۲۰۰۲، جمهوری اسلامی ایران را به‌عنوان بخشی از

«محور شرارت» خطاب کرد. این موضع امریکا به افکار عمومی و دولت ایران این پیام را منتقل کرد که همکاری با امریکا قابل محاسبه نیست و ایران را نسبت به محتوای سیاست ایالات متحده بدبین تر کرد.^(۱۱) جمهوری اسلامی به دنبال این سیاست تازه و اشینگتن، در همکاری با امریکا در منطقه تجدیدنظر کرد و در نتیجه این سیاست‌ها، شاید ایرانیان و بقیه مسلمانان در طرح این پرسش محق باشند که به راستی ایالات متحد با این رفتارها در پی چه نظامی در جهان است: نظامی دموکراتیک که دربردارنده مشارکت و وفاق همگان باشد یا نظامی سلطه‌آمیز که یک‌جانبه، خودکامه و مبتنی بر اعمال زور و نگاه ابزاری به سیاست باشد.

در جمع‌بندی سیاست بوش در قبال جهان اسلام، نقش متون نظری اندیشمندان امریکایی در ایجاد این سیاست و نقش گروه‌های راست مسیحی، نومحافظه‌کاران و لابی صهیونیستی در اجرای این سیاست کاملاً واضح است: متون نظری در برسازای اسلام به‌عنوان رقیب، چالش و دشمن در برابر غرب، راست مسیحی و لابی صهیونیستی در حمایت بی‌قید و شرط از اسرائیل و نومحافظه‌کاران در اجرای سیاستی برای افزایش نفوذ امریکا در منطقه خاورمیانه و تعریف حمایت از اسرائیل به‌عنوان عنصری استراتژیک در کسب و حفظ منافع ایالات متحد امریکا. به‌هرحال، سیاست خاورمیانه‌ای امریکا در دوران بوش با شکست همراه بود؛ به‌ویژه در افغانستان و عراق، ایالات متحده نتوانست اهداف مورد نظر خود را محقق سازد و ضمن زیر سؤال بردن جایگاه جهانی امریکا و افزایش تنفر در افکار عمومی اکثر کشورهای منطقه، با برجای گذاشتن تلفات زیاد و خسارات مالی فراوان، و نیز رسوایی‌هایی مانند افشای مسائل زندان ابوغریب، عملاً شتاب و توانش فروکش کرد. هزینه‌های نظامی، ناکامی در سیاست خارجی و داخلی به‌همراه رکود بزرگ اقتصاد جهانی که بسیاری بی‌نظمی اقتصادی دولت بوش را عامل آن می‌دانستند،^(۱۲) سبب شد که سیاست «تغییر» مطرح شود.

سیاست دولت اوباما در قبال جهان اسلام

در دوران مبارزات انتخاباتی، اکثر نامزدهای دموکرات به مسئله گفتار و ادبیات به‌عنوان یک برگ برنده در مورد جمهوری خواهان توجه کردند. هرچند در



رقابت‌های انتخاباتی امریکا نقش سیاست خارجی خیلی برجسته نیست ولی به دلیل اینکه سیاست خارجی امریکا و انجام دو جنگ، تأثیرات زیادی بر اوضاع داخلی امریکا گذاشته بود، لذا نامزدها، حتی جمهوری خواهان، تلاش می‌کردند به مخاطبان‌شان بگویند «ما متفاوتیم». روشن بود که الفاظ مورد استفاده تیم بوش مثل «اروپای پیر»، «اسلام فاشیستی»، «صلیبیون» و مواردی از این دست تأثیر مخربی بر تصویر امریکایی‌ها در جهان گذاشته و افکار عمومی جهانی با این ادبیات واشینگتن مشکلات زیادی داشت. در نتیجه اوباما و تیم دموکرات دولت وی تصمیم گرفتند از این ظرفیت گفتاری در سیاست خارجی امریکا بیشتر بهره ببرند. در مصاحبه با العربیه، اوباما بر این مسئله تأکید کرد و گفت: «ایالات متحده متعهد به خوب بودن با جهان اسلام است و زبانی که ما به کار می‌بریم باید زبان احترام باشد... زبانی که به کار می‌بریم مهم است... نمی‌توانیم به واسطه خشونت‌هایی که به نام یک عقیده صورت گرفته، کل آن عقیده را با یک چوب برانیم».

هشت سال سیاست خارجی یک‌جانبه‌گرا و نظامی امریکا به رهبری جورج بوش در شرایطی رو به پایان بود که نامزد حزب دموکرات، باراک اوباما، با شعار تغییر، مبارزات انتخاباتی خود را آغاز کرد و توانست توجه افکار عمومی امریکا و حتی جهان را به خود جلب کند. چیزی که از این مبارزات انتخاباتی باقی ماند همان شعار «تغییر» باراک اوباما بود که بسیاری را به تغییر فاحش سیاست خارجی امریکا امیدوار کرد. با به قدرت رسیدن اوباما تغییری نسبت به سیاست خارجی امریکا در زمان بوش در برخی از مناطق و عرصه‌ها انجام شده است، اما آیا این تغییر نسبت به جهان اسلام نیز صورت گرفته است؟ تغییر احتمالی صورت گرفته در مورد جهان اسلام، که در زمان بوش به سیل تهاجمات لفظی و عملی امریکا بدل شده بود، به چه میزان است؟ پاسخ‌گویی به این سؤالات ما را در پاسخ به سؤالات اصلی این تحقیق یاری می‌دهد. در این بخش می‌کوشیم با متمایز کردن گفتار و عمل اوباما و مقایسه این دو به این سؤالات پاسخ دهیم. به این منظور گفتار اوباما در مخاطب قرار دادن جهان اسلام در دو سخنرانی او در آنکارا و قاهره با عمل او در عراق، افغانستان، مسئله فلسطین، رفتار با ایران و خیزش‌های مردمی اخیر خاورمیانه مقایسه می‌شود.

اوباما در عرصه گفتمان

در اجرای جنبه گفتاری سیاست «تغییر»، اوباما در دو مسافرت به پایتخت‌های کشورهای اسلامی (قاهره و آنکارا) در مورد سیاست‌های امریکا در قبال جهان اسلام سخنرانی کرد.^(۱۳) نخستین کشور مسلمانی که اوباما به‌عنوان رئیس‌جمهور ایالات متحده امریکا آنجا را برای بازدید انتخاب کرد، ترکیه بود. در این سفر و در تاریخ ۶ آوریل ۲۰۰۹، اوباما سخنرانی‌ای در پارلمان ترکیه داشت^(۱۴) و در آن دیدگاه‌های خود را عیان کرد. محوریت سخنرانی او در پارلمان ترکیه عبارت از تهدید مشترک بحران اقتصادی و تروریسم علیه امریکا و ترکیه و لزوم همکاری در برابر این تهدیدات، و به‌عبارت دیگر نفی یکجانبه‌گرایی امریکا بود. همچنین اوباما ترکیه را دولتی دموکراتیک نامید که دموکراسی‌اش را بدون تحمیل دیگران و با روش خود به‌دست آورده است. در ترکیه، فکر اوباما این بود که کشورهای مشابه ترکیه را به روی آوردن به روندهای دموکراتیک بیشتر تشویق و ترکیه را به‌عنوان الگویی برای آنها معرفی کند. او همچنین در جایی دیگر از سخنان خود با اشاره به دستورش در تعطیلی زندان گوانتانامو^(۱۵) و ممنوعیت شکنجه، این دستور را نمونه‌ای از تغییرات صورت‌گرفته در دوران ریاست‌جمهوری خود نامید. اشاره به گذشته تاریک برخورد دولت مرکزی ایالات متحد با مردم بومی و سیاهان نیز از دیگر مواردِ اعتراف‌گونه رئیس‌جمهور امریکا بود. او همچنین به مسئله اسرائیل و فلسطین اشاره کرد و از حمایت امریکا از طرح ایجاد دو دولت اسرائیل و فلسطین سخن گفت و از دو طرف خواست تا قدم‌های لازم را برای رسیدن به صلح بردارند. اشاره هم‌زمان به تمدن عظیم و مسئله هسته‌ای ایران و اینکه صلح در منطقه خاورمیانه بدون چشم‌پوشی جمهوری اسلامی ایران از «جاه‌طلبی»‌های هسته‌ایش به‌دست نمی‌آید از دیگر بخش‌های مهم سخنان اوباما بود. از سوی دیگر اوباما خواهان همکاری سیاسی و اقتصادی امریکا با ایران شد. در سخنانی با مخاطب گسترده‌تر، اوباما در همین سخنرانی روابط امریکا با جهان اسلام را نه‌فقط مبتنی بر مخالفت با تروریسم، بلکه تعهدات وسیع‌تر مبتنی بر احترام و منافع مشترک دو طرف دانست.

اما شاید مهم‌ترین سخنان اوباما که جهان اسلام را مخاطب قرار داد و نوید تغییر در رفتار امریکا با این جهان را می‌داد سخنرانی او در دانشگاه قاهره بود. انتخاب مصر با توجه به مطالبی که در سخنرانی اوباما در دانشگاه قاهره مطرح شد، گویای نیت اوباما

در نشان دادن عمل به شعار تغییر خود است. در سخنرانی دانشگاه قاهره، اوباما مهم‌ترین مسائل اسلام و غرب را بازتاب داد. وی در اوایل این سخنرانی^(۱۶) که «آغاز نو»^۱ نام گرفت، این نیت را آشکار می‌کند: «در جستجوی آغازی نو بین آمریکا و مسلمانان گوشه و کنار جهان، مبتنی بر احترام و منافع متقابل و این حقیقت به قاهره آمده‌ام که آمریکا و اسلام رقیب نیستند. آنها اصول مشترکی مثل عدالت و پیشرفت، تساهل و احترام به مقام بشر دارند». اوباما در ادامه به سختی این کار اعتراف می‌کند و می‌گوید «معترفم که این تغییر یک‌شبه رخ نمی‌دهد... این کار نیازمند تلاشی پایدار برای گوش دادن به [درخواست‌ها]، یادگیری از و احترام به یکدیگر است». او حتی تلاش‌های خود را با آیه‌ای از قرآن کریم به زبان می‌آورد: «به وجود خدا آگاه باش و جز به حقیقت چیزی نگو» و به ریشه‌های اسلامی خود و به بزرگ شدن خود در جامعه مسلمان اندونزی اشاره می‌کند. همچنین به تفضیل به وام‌داری تمدن غرب از تمدن اسلامی و نوآوری‌ها و خلاقیت‌های مسلمانان به‌عنوان اساس تمدن غرب می‌پردازد. درحالی‌که اسلام کلیشه‌شده خشن در غرب را مصداق اسلام واقعی نمی‌داند، خواهان این است که در مقابل مسلمانان هم امریکای کلیشه‌ای در جهان به‌عنوان استعمارگر در پی منافع خویش را مصداق امریکا ندانند و در عوض امریکا را کشوری بدانند که خود در برابر استعمارگری انقلاب کرد.

او پس از این تعارفات اولیه، به مسائل مهم‌تر میان آمریکا و جهان اسلام پرداخت. اوباما نخستین تنش میان اسلام و آمریکا را جنگ با تروریسم معرفی کرده و به وظیفه خود به‌عنوان رئیس‌جمهور آمریکا در برابر تهدید امنیت مردم کشورش می‌پردازد و حضور هفت‌ساله آمریکا در افغانستان را به دفاع از امنیت مردم آمریکا پس از یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ مرتبط می‌کند اما اطمینان می‌دهد که قصد ننگه‌داشتن سربازان آمریکا در افغانستان را ندارد. او حساب افراطیون القاعده را از اسلام جدا می‌کند و اسلام را بخشی از راه‌حل رفع مشکل افراطیون، نه خود مشکل، معرفی می‌کند. همچنین به این امر اذعان می‌کند که قدرت نظامی به‌تنهایی نمی‌تواند مشکل تروریسم را در افغانستان و پاکستان حل کند. از سوی دیگر، اوباما اشغال عراق را

کاملاً از اشغال افغانستان متمایز می‌کند و در سخنرانی خود آن را عملی عجولانه معرفی می‌کند که پیش از حصول اجماع بین‌المللی صورت گرفت. او در مورد عراق هم از عدم تمایل امریکا برای حضور و ایجاد پایگاه نظامی سخن گفت. او همچنین از بسته‌شدن زندان گوانتانامو و ممنوعیت شکنجه برای بازجویی خبر داد. دومین تنش میان جهان اسلام و امریکا از نظر او، اوباما، وضعیت میان اسرائیل، فلسطین و جهان عرب بود. او در همین سخنرانی هم به تعهدات ناگسستنی امریکا به اسرائیل اشاره می‌کند گرچه به‌طور بی‌سابقه‌ای به ۶۰ سال آوارگی فلسطینیان نیز اعتراف و «امریکا را حامی آرزوی مشروع فلسطینیان در داشتن کشوری مستقل» معرفی می‌کند. ترک خشونت از سوی فلسطینیان و توقف شهرک‌سازی در اراضی اشغالی دو کاری است که از نظر او، اوباما دو طرف درگیر در قضیه باید به آن متعهد شوند. در مورد فلسطین، سخنان او، اوباما هم نوعی دلجویی دربرداشت و هم دارای نوعی عدم قطعیت درباره اسرائیل بود. وی هم بر «غیرقابل تحمل بودن» رنج فلسطینی‌ها در نداشتن دولت پس از ۶۰ سال و هم بر پیوند ناگسستنی ایالات متحده و اسرائیل تاکید کرد. مثلاً در مورد فلسطینی‌ها با آنان همدردی کرد و از «تحقیق‌های روزانه بزرگ و کوچکی» یاد کرد که «به خاطر اشغال صورت می‌گیرد». برخی مطرح کردند که زبان او، اوباما در مورد اسرائیل قوی بود، اما احتمالاً به‌صورت عمدی و آگاهانه «غیردقیق» انتخاب شده بود تا تعهدی برای ایالات متحده و اسرائیل دربر نداشته باشد؛ اگرچه همین سخنان، مشروعیت برخی اقدامات اسرائیل مانند اسکان و شهرک‌سازی را زیر سؤال برد.^(۱۷) او، اوباما، در می سال ۲۰۱۱ و در سخنانی در وزارت امور خارجه امریکا،^(۱۸) در اظهاراتی، مرزهای ۱۹۶۷ را خطوطی خواند که باید مبداء مذاکرات میان اسرائیل و فلسطینیان باشد. او چند روز بعد در تفسیر این سخن خود گفت که تغییرات جمعیتی ناشی از ۴۴ سال اشغالگری باید با تبادل اراضی میان طرفین حل و فصل شود.^(۱۹)

او، اوباما سومین منشأ تنش میان امریکا و مسلمانان را «نفع مشترک در حقوق و مسئولیت ملت‌ها در مورد سلاح‌های هسته‌ای» می‌داند. وی در این مورد جمهوری اسلامی ایران را مخاطب خود قرار می‌دهد. او از سویی با اشاره به نقش امریکا در کودتای مرداد ۱۳۳۲، خواهان آغاز احترام متقابل و همکاری با مقامات رسمی جمهوری اسلامی ایران می‌شود و از سوی دیگر دستیابی ایران به سلاح هسته‌ای را امری می‌بیند

که صرفاً علیه منافع امریکا نیست بلکه در مورد عدم اشاعه در منطقه خاورمیانه است. دموکراسی هم چهارمین موضوعی بود که اوپاما در سخنرانی خود در قاهره مطرح کرد: «یک کشور نمی‌تواند و نباید نظام حکومتی خاصی را بر دیگران تحمیل کند... اما تمام افراد به چیزهای مشترکی علاقه‌مندند: آزادی بیان و اندیشه، اطمینان به حکومت قانون، برخورداری از حکومت شفاف و... اینها ارزش‌های امریکایی نیستند، اینها حقوق بشر هستند. حکومت‌هایی که به این حقوق احترام می‌گذارند از ثبات، موفقیت و امنیت بیشتری برخوردارند».

در خلال مدتی که اوپاما بر سر کار آمده است، در مقایسه با دوران بوش، می‌توان گفت استقبال از برخی شعارهای او گواهی بر عطش جهانیان به صلح و آرامش و درخواست و نیازشان به تغییر در سیاست خارجی ایالات متحده است. صرف شعار «تغییر» کافی بوده است تا جهانیان از آن استقبال کنند و مخالفتشان را با رفتار و عملکرد رئیس‌جمهوری پیشین ایالات متحده در سیاست خارجی اعلام کنند. واقعیت آن است که بخشی از مشکل جهان با سیاست خارجی ایالات متحده مسئله زبان و احترام است: اینکه ایالات متحده به حقوق بین‌المللی که خود در تدوین بخش مهمی از آن سهم است، احترام بگذارد؛ امور جهان را در مشورت و تعامل با بقیه قدرت‌های تأثیرگذار بین‌المللی و منطقه‌ای و نه به‌زور و یک‌جانبه پیش ببرد؛ سازمان ملل به‌عنوان تنها مرجع جهان متمدن در تنظیم امور بین‌المللی مورد احترام آن کشور قرار گیرد؛ و سرانجام اینکه نه ایالات متحده و نه مجموعه جهان غرب نباید دین بزرگ اسلام را با ایدئولوژی‌های مخربی مثل کمونیسم و فاشیسم مقایسه کنند، آن را معادل تروریسم قرار دهند یا در ابراز بی‌احترامی به آن خود را محق بدانند.

در پایان این بخش می‌توان با اشاره به وعده‌های اوپاما در مورد تغییرات و مقایسه آن با دولت بوش، به تغییرات قابل توجه در عرصه گفتمان اذعان کرد. اما، آیا در دیپلماسی تغییر صرف در گفتمان کافی است یا کارایی آن منوط به همراهی با عمل است؟

اوپاما در عرصه عمل

تغییرات انجام‌شده در گفتمان اوپاما، یک بخش از سیاست ایالات متحده است که



برای تحول در روابط خارجی لازم است ولی کافی نیست. بخش دوم که تغییر در عرصه عمل می‌باشد، مکمل تغییر در گفتمان است و به مراتب در عرصه نتایج کار دیپلماسی مهم‌تر است. با بررسی تغییرات احتمالی در عمل دولت امریکا در دوران ریاست‌جمهوری اوباما می‌توان به کمیت و کیفیت تغییرات پی برد. این تغییرات را در افغانستان و عراق، ایران، مسئله فلسطین و تحولات خاورمیانه بررسی می‌کنیم.

عملکرد ابتدایی امیدوارکننده

خارج از بحث گفتارهای آغازین دوره ریاست‌جمهوری اوباما، او اقدامات اولیه‌ای را هم برای جدی نشان دادن شعار تغییر خود انجام داد. در این مورد می‌توان به تقلیل رفتار تهاجمی و نظامی بوش در سیاست خارجی^(۲۰) به‌طور کلی، و در ارتباط با جهان اسلام به‌طور خاص اشاره کرد. این جنبه از سیاست تغییر در مورد افغانستان و عراق و تا حدودی در مورد ایران مطرح بوده است. همان‌طور که پیشتر اشاره شد، ممنوعیت شکنجه برای کسب اطلاعات، فرمان اجرایی مبنی بر تعطیلی زندان گوانتانامو و در مورد افغانستان و عراق، این سیاست به معنای تعدیل در تعداد نیروهای نظامی حاضر در آن مناطق، سپردن امور بیشتری به دست مقامات محلی و در نهایت بهره‌گیری از نهادهای منطقه‌ای و بین‌المللی و نیز همسایگان به‌منظور جلوگیری از تخریب بیشتر وجهه امریکا در جهان و در میان مسلمانان است.

افغانستان و عراق

اگرچه اوباما به وعده‌اش در مبارزات انتخاباتی مبنی بر خروج نیروهای امریکایی از عراق نسبتاً عمل کرد، و با خارج کردن تمام نیروهای عملیاتی خود، امنیت این کشور را به نیروهای عراقی واگذار کرد و تنها مذاکره برای حضور چند هزار سرباز را به‌منظور حفاظت از سفارت امریکا و آموزش نیروهای نظامی و انتظامی عراق ادامه دارد، با این حال، تلاش‌هایی مبنی بر متقاعد کردن مقامات عراقی برای کسب اجازه ایجاد پایگاه دائم و باقی ماندن سربازان امریکایی، به بهانه‌های مختلف وجود دارد. این اخبار که از سوی *رابرت گیتس*، وزیر دفاع سابق امریکا نیز تأیید شد،^(۲۱) واکنش شدید جیش‌المهدی، گروه شبه‌نظامی *مقتدی صدر*، را دربر داشت.

از سوی دیگر درست پس از به قدرت رسیدن اوباما در سال ۲۰۰۹، استراتژی

او مبنی بر کاهش نیروها در عراق و در عوض افزایش نیروها در افغانستان به اجرا درآمد. تمرکز نظامی در استراتژی آمریکا در افغانستان تا حدود زیادی از مفهوم افزایش نیرو^(۲۲) در عراق متأثر بود. به این معنی که در سال‌های پایانی دولت بوش، پس از تلفات زیادی که در عملیات تروریستی در عراق به وجود آمد، دولت بوش دست به یک افزایش جدی نیرو در عراق زد که تا حدودی در کاهش حملات مؤثر بود. اوباما این استراتژی را به افغانستان تعمیم داد و در دسامبر ۲۰۰۹ تصمیم به افزایش نیرو در افغانستان گرفت. این درحالی است که در پی آغاز مبارزات مقدماتی انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۱۲، اوباما، برخلاف نظر وزارتخانه‌های خارجه و دفاع، قول خارج کردن حدود ۳۳/۰۰۰ سرباز امریکایی، یعنی یک سوم نیروهای امریکایی، از افغانستان را تا آخر سال ۲۰۱۲ داده است. در عین حال، آمریکا در حال گفتگوهای پیمانی راهبردی برای همکاری طولانی مدت با افغانستان است^(۲۳) که از نظر برخی راه ماندگاری آمریکا در افغانستان را برای دهه‌ها باز می‌کند.^(۲۴) از سوی دیگر، آمریکا درحالی شایعه شرکت خود در گفتگوها با طالبان افغانستان را تأیید کرده است که حملات هواپیماهای بدون سرنشین این کشور در مناطق حضور نیروهای طالبان و القاعده در پاکستان در یک سال اول عمر دولت اوباما از چنین حملاتی در کل دوره بوش بیشتر بوده است.^(۲۵)

سیاست آمریکا در عراق و افغانستان آنچنان با شاخص‌های تغییر وعده داده شده انطباق ندارد. او در قاهره اطمینان داد که قصد حضور بلندمدت در دو کشور افغانستان و عراق را ندارد، اما تمایل این کشور برای ایجاد پایگاه در این دو کشور وجود دارد. از سوی دیگر اوباما حضور آمریکا در این دو کشور را مبارزه با «تروریسم» معرفی کرد، در مبارزه با «تروریسم» تنها نمی‌توان به ابزار نظامی متوسل شد و استفاده از راهکارهای دیگری ضروری به نظر می‌رسد.

ایران

در مورد ایران، اوباما سیاستی دوجبهی اتخاذ کرد یعنی نوعی استقبال و تعامل مشروط در گفتار را مطرح کرد، ولی در عمل همان رفتارهای تهدیدآمیز گذشته را ادامه داد. در جریان مبارزات انتخاباتی آمریکا، شعار اوباما عبارت از گفتگوی بی‌قید



و شرط با ایران برای حل مسئله هسته‌ای و مسائل منطقه بود. اگرچه تحولات بعدی تا حدودی فرصت تغییر نگرش ایالات متحده در قبال مسائل ایران را دگرگون کرد اما در این زمینه هم به نظر می‌رسد که اوباما تصمیم گرفت تا حدودی روش دولت گذشته را با حزم و احتیاط بیشتری پیشه کند. در این مدت، اوباما چند اظهارنظر خاص صورت داده که هرچه به زمان حال نزدیک می‌شویم، سیاست دولت وی با روش دولت گذشته و نگرش تعامل مشروط بیشتر نزدیک می‌شود. در اولین مصاحبه، وی در گفتگویی با تلویزیون العربیه، اعلام کرد که برنامه هسته‌ای ایران در جهت تولید سلاح‌های هسته‌ای است ولی امریکا حاضر است از تمام ابزارها از جمله دیپلماسی بهره گیرد.^(۲۶) او بر سیاست پیشین مبنی بر تحریم جمهوری اسلامی ایران تأکید کرد و حتی آن را گسترش داد: «تحریم‌هایی گسترده‌تر از تحریم‌های شورای امنیت که صدها شرکت و مؤسسه حقوقی و حتی افراد حقیقی ایرانی، طرف‌های معامله با ایران و حتی فروش بنزین به ایران را دربر می‌گیرد. در جنجالی‌ترین اظهار نظر، اوباما در مصاحبه با روزنامه نیویورک تایمز، ایران و کره شمالی را از لیست کشورهایی که ایالات متحده توان اتمی خود را هرگز علیه آنها به کار نخواهد برد مستثنی کرد.^(۲۷)

مسئله فلسطین

مسئله اسرائیل و فلسطین حوزه‌ای دیگر برای آزمون میزان «تغییر» در سیاست خارجی امریکا است. اوباما در سخنرانی آنکارا و نیز در سخنرانی قاهره، در لفظ به حمایت از آرمان تشکیل دولت مستقل فلسطینی پرداخت. اوباما دو روز پس از رسیدن به کرسی ریاست‌جمهوری، **جورج میچل**^۱ را به‌عنوان نماینده ویژه امریکا در امور خاورمیانه منصوب کرد. این انتصاب نمایان‌گر تمرکز دولت اوباما بر مسئله خاورمیانه بود. از سویی دیگر اسرائیل را به تعلیق شهرک‌سازی در اراضی اشغالی کرانه باختری رود اردن متقاعد کرد تا بدین ترتیب روند مذاکرات صلح میان دو طرف احیا شود. سخنرانی اوباما در می ۲۰۱۱ در وزارت امور خارجه امریکا و سپس در آپیک و اصرار او بر بازگشت اسرائیل به مرزهای ۱۹۶۷ از دیگر نشانه‌های

1. George Mitchell

عزم اوپاما در پیشبرد روند ایجاد دو دولت بود.

اما این تغییرات در گفتار، در عرصه عمل آنچنان موفق نبود. جورج میچل به دلیل نبود افق روشن در فرایند صلح در می ۲۰۱۱ استعفا کرد. اسرائیل بدون توجه به اصرار امریکا، تعلیق شهرک‌سازی را لغو کرد و این کار را در مناطق اشغالی کرانه باختری ادامه داد. از سوی دیگر لفاظی‌های اوپاما در مورد حقوق فلسطینیان شامل مواردی ابطالی بود که در هیاهوی «الزام اسرائیل به بازگشت به مرزهای ۱۹۶۷» گم شد. اوپاما قید «تبادل اراضی» به دلیل «تغییرات جمعیتی طی ۴۴ سال» اشغالگری را در الزام اسرائیل به بازگشت به مرزهای ۱۹۶۷ بیان کرد که این به معنای تغییر مرزهای ۱۹۶۷ و الحاق رسمی مناطق شهرک‌سازی شده به اسرائیل است، دولت آینده فلسطینی را دولتی غیرمسلح دانست که باید در مسائل نظامی و امنیتی از کمک اسرائیل بهره ببرد^(۲۸) و در همین حال هرگونه تلاش فلسطینیان را برای ایجاد دولت مستقل خارج از توافق با اسرائیل تهدید به وتو در شورای امنیت کرد؛^(۲۹) بنابراین، در مسئله اسرائیل و فلسطین، به‌عنوان یکی از اساسی‌ترین مسائل جهان اسلام، هم «تغییر» وعده داده شده، در عمل چندان تفاوتی با دوره‌های پیشین ندارد.

تحولات خاورمیانه

از اواخر سال ۲۰۱۰، منطقه شمال افریقا شاهد خیزش‌های مردمی دامنه‌دار است که طبعاً منافع امریکا را تحت تأثیر قرار می‌دهد. این وقایع که از تونس آغاز شد و به سرعت مصر، یمن، لیبی، بحرین و سوریه را دربر گرفت، طی ۶ ماه دو حکومت تونس و مصر را ساقط کرد، در دو کشور لیبی و یمن درگیری‌های شدید داخلی را موجب و همچنین موجب دخالت خارجی در دو کشور لیبی و بحرین شد.

طیف کشورهایی که شاهد این وقایع و تحولات بعدی آن بودند، به قدری گسترده بود که در آن هم از متحدان امریکا مثل تونس، مصر، بحرین و یمن حضور داشتند و هم از کشورهایی مانند سوریه و لیبی که با امریکا هم‌سو نبودند. از آنجا که تمام این کشورها در جهان اسلام جای دارند، نحوه برخورد امریکا با وقایع این کشورها معیار مناسبی برای فهم کیفیت «تغییر» ادعایی امریکا در دولت اوپاما است. این سنجش را از دو راه می‌توان به دست آورد: اول، آیا امریکا در تمام وقایع و تحولات صورت گرفته در



این کشورها معیار یکسانی از رفتار را درپیش گرفته است؟ و دوم، آیا امریکا در افزایش درگیری‌های نظامی در این کشورها نقش داشته است یا خیر؟

در پاسخ به پرسش اول، می‌توان معیارهای متفاوت امریکا را مشاهده کرد. امریکا معیارهای دوگانه‌ای را در موضع‌گیری‌های خود در قبال منطقه دستخوش تحول، در پیش گرفت. در مورد اتخاذ معیارهای متفاوت در قبال کشورهای همسو و غیرهمسو می‌توان به موضع‌گیری بسیار متفاوت امریکا در برابر خشونت‌های صورت‌گرفته در یمن، لیبی، بحرین و سوریه اشاره کرد. این تفاوت موضع‌گیری را می‌توان به‌عنوان شاخصی از عملکرد امریکا بر مبنای منافع خود، و نه آن‌گونه که اوپاما ادعا می‌کرد منافع و احترام متقابل میان امریکا و کشورهای مسلمان دید. همین‌طور این موضع‌گیری‌های مبتنی بر منافع امریکا چندان با ارزش‌های این کشور مطابقت ندارد.

در هر دو نوع معیار، تفاوت موضع‌گیری میان کشورهای همسو و ناهمسو و تفاوت موضع‌گیری میان کشورهای ناهمسو، می‌توانیم توجه این کشور به منافع مادی و در نتیجه نحوه برخورد و تعامل با کشورهای از جهان اسلام را مشاهده کنیم که این برخلاف وعده‌های داده‌شده او به جهان اسلام مبنی بر منافع و احترام متقابل است.

در پاسخ به پرسش دوم، هم نقش امریکا در ناتو به‌عنوان سازمان حمله‌کننده به لیبی بارز است. دولت اوپاما در قالب ناتو در تهاجم به کشورهای اسلامی دیگری نیز مشارکت کرده است؛ تهاجمی که موجب اعتراض کنگره امریکا هم شد زیرا این تهاجم به دلیل نقض قوانین جنگی امریکا و نگرفتن مجوز از کنگره پس از ۹۰ روز از تهاجم، غیرقانونی هم بود.

تحولات شمال آفریقا و خاورمیانه درحالی‌که می‌توانست عرصه مناسبی برای تحقق شعار «تغییر» اوپاما در قبال جهان اسلام باشد، اما در عمل نه‌تنها نتوانست صحت این شعار را احراز کند بلکه همچنین صدمه‌ای هم به آن زد. باید این موضوع به‌طور خلاصه مورد بررسی قرار گیرد که چرا شعار «تغییر» در عمل نتوانست دگرگونی را در استراتژی ایالات متحد در برابر جهان اسلام ایجاد کند. عواملی که کیفیت «تغییر» در قبال جهان اسلام را از لحاظ عملی کاهش دادند، همان مؤلفه‌های تأثیرگذار در ساختار حکومت امریکا مانند نفوذ لابی صهیونیستی، ساختار

دولت اوباما و آشفتگی سیاست خارجی آمریکا در تغییر محیط خاورمیانه بودند. از برخی از این عوامل پیشتر سخن به میان آمد. اما موضوع ناگفته، نقش برخی از جریان‌ها در ساختار دولت اوباما و به‌طور مشخص حلقه اول منصوبین او است؛ حلقه‌ای که اکثراً یهودی و صهیونیست و همان‌طور که در بخش نظری دیدیم، به‌شدت پیگیر منافع اسرائیل هستند. در نتیجه آنها در فرایند تصمیم‌گیری می‌توانند به‌شدت منویات و علائق خود را دخالت دهند. از جمله اعضای این حلقه در ارتباط با خاورمیانه **رحم امانوئل**^۱ و **دنيس راس**^۲ هستند. اوباما با رسیدن به قدرت در انتصاب‌های خود **رحم اسرائیل امانوئل** را به‌عنوان رئیس اداره کاخ سفید، و دنيس راس را پس از پست مشاور ویژه وزارت امور خارجه در امور خلیج فارس و آسیای جنوب غربی به‌عنوان دستیار ویژه رئیس‌جمهور و مدیر ارشد «منطقه مرکزی»^۳ شامل خاورمیانه، خلیج فارس، افغانستان، پاکستان و جنوب آسیا به‌کار گماشت.

انتصاب **رحم امانوئل** با سوابقش در ارتش اسرائیل،^(۳۰) به‌شدت از سوی یهودیان مورد استقبال قرار گرفت^(۳۱) و از سوی فلسطینیان به‌عنوان انتصابی «دلسردکننده» معرفی شد^(۳۲) زیرا او به‌عنوان نیروی شکل‌دهنده دو سال اول ریاست‌جمهوری اوباما شناخته می‌شود.^(۳۳)

دنيس راس^(۳۴) هم‌گرچه مخالف شهرک‌سازی اسرائیل در کرانه باختری است، با عقب‌نشینی یکجانبه اسرائیل، به‌خاطر تجربه ناموفق عقب‌نشینی اسرائیل از جنوب لبنان و در عوض قدرتمندتر شدن حزب‌الله، و مشخص کردن زمان برای تشکیل دولت فلسطین مخالف است.^(۳۵) او همچنین از هواداران احداث دیوار حائل از سوی اسرائیل است.^(۳۶) خارج از بحث اسرائیل، او ایران را یکی از بزرگ‌ترین تهدیدات علیه منافع آمریکا و دسترسی ایران به پیشرفت‌های هسته‌ای را به دلیل فشار ناکافی دولت بوش می‌داند^(۳۷) و برای حل این موضوع از افزایش و وسعت بخشیدن به تحریم‌ها علیه ایران حمایت می‌کند.^(۳۸) در مورد عراق، او ابتدا از

-
1. Rahm Emanuel
 2. Dennis Ross
 3. Central region



طرفداران حمله امریکا به این کشور بود، اما بعدها به حمایت از خروج سربازان امریکایی از عراق و رفتن آنها به پاکستان و افغانستان پرداخت.^(۳۹)

دنبال کردن صرف منافع از سوی امریکا در دوران اوباما و نادیده گرفتن یا ابزاری برخورد کردن با ارزش‌های مورد قبول خود امریکا از دلایلی است که ادعای اوباما مبنی بر «تغییر» را به تغییر گفتاری تقلیل داده است. درحالی‌که اوباما در سخنان خود به جهان اسلام نوید رفتار و برخورد توأم با همکاری، شناخت و احترام متقابل را داد، در عمل او تحت راهنمایی منصوبین خود، فشار لابی‌ها و بحران اقتصادی تنها در پی کسب و حفظ منافع عینی و مادی امریکا بود و ارزش‌های و نویدها به جهان اسلام در حد ابزار و شعار باقی ماند.

نتیجه‌گیری

در پی بررسی ریشه‌های نظری و روند کلی سیاست ایالات متحده در قبال جهان اسلام به ویژه دولت‌های بوش و اوباما، مقاله تلاش کرده است روشن کند که سیاست تغییر مورد ادعای اوباما تا چه حد در عمل تحقق یافته است. در دوران ریاست جمهوری جورج واکر بوش، راست‌های مسیحی، نومحافظه‌کاران و لابی صهیونیستی تلاش کردند با استفاده از متونی که علیه اسلام تهیه شده بود هرکدام در راستای ارزش‌ها و منافع خود، اسلام را به عنوان دشمن معرفی کنند و در نتیجه دولت امریکا عملکرد خود را در موارد پراهمیتی برای مسلمانان مثل مسئله فلسطین و تهاجم به افغانستان و عراق مانند دشمن پیش برد.

از سوی دیگر استفاده دوگانه ارزش - منافع در زمان زمامداری بوش، عملکرد گروه‌هایی مثل نومحافظه‌کاران بر اساس «منافع» امریکا در اتحاد با اسرائیل و ارتقای نفوذ و هژمونی در جهان و به ویژه خاورمیانه، لابی‌های صهیونیستی بر اساس منافع اسرائیل، و راست‌های مسیحی بر اساس ارزش‌های مذهبی خود، بر اساس ضدیت با اسلام تعریف می‌شد.

تحمیل هزینه‌های ناشی از سیاست‌های یکجانبه و حملات پیشگیرانه بوش، نیاز به ادبیاتی جدید را برای جلب توجه رأی‌دهندگان ایجاد می‌کرد. اوباما هم با این درک، با شعار «تغییر» به میدان آمد و پس از پیروزی، یکی از اهداف خود را

«تغییر» رابطه با جهان اسلام بیان کرد.

باراک اوباما در تحقق شعار «تغییر» در رویکرد امریکا نسبت به جهان اسلام به تلاش‌هایی دست زد که اساس سیاست‌های مورد نظر وی در دو نطق مشهور وی در قاهره و استانبول انعکاس داشت. با این حال اقدامات اوباما برای ایجاد تغییر در رویکردهای گذشته امریکا دست‌کم در جایی که مربوط به جهان اسلام می‌شود، به دلایل ذیل نتوانست توفیق یابد در نتیجه در بسیاری از موارد تداوم سیاست‌های گذشته امریکا تلقی می‌گردد.

لایبی قوی طرفدار اسرائیل و صهیونیسم در امریکا از همان ابتدا نسبت به گرایش دولت اوباما به تغییر در سیاست‌های گذشته احساس خطر نموده از خود واکنش نشان داد. در نخستین موج تبلیغاتی گروه‌های مزبور با توجه به سابقه پدر اوباما که از خانواده‌ای مسلمان بوده است و همچنین نام میانی باراک حسین اوباما اعلام کردند که وی مسلمان است. این امر و فشارهای دیگری که بر اوباما وارد شد موجب گردید تا وی برای اثبات حسن ظن خود نسبت به یهودیان و اسرائیل به انتخاب افرادی صهیونیست که برخی از جمله رئیس کارکنان کاخ سفید که تابعیت اسرائیلی - امریکایی داشته، اقدام کند. افراد مزبور موفق شدند در مدت کوتاهی سیاست دولت اوباما را از مسیری که در پیش داشت به‌طور کامل منحرف کرده و در جهت سابق و حمایت همه‌جانبه از اسرائیل درآوردند. به‌طور کلی موضوع فلسطین و حمایت‌های همه‌جانبه امریکا از اسرائیل یکی از مهم‌ترین معیارهایی است که افکار عمومی جهان اسلام براساس آن قضاوت نهایی خود را در مورد سیاست امریکا و میزان دوستی یا دشمنی آن با مسلمانان انجام می‌دهد. در واقع تغییرات در لحن، ادبیات و یا حتی روش‌های تاکتیکی، چنانچه با تغییر در سیاست امریکا نسبت به اسرائیل و موضوع فلسطین همراه نباشد، در جهان اسلام تغییرات مثبت و سازنده‌ای تلقی نمی‌شود. از این لحاظ تحولات سه سال اخیر در مناسبات فلسطینی - اسرائیلی نشان می‌دهد که نه تنها از تعهد امریکا به حمایت همه‌جانبه از اسرائیل کاسته نشده است، بلکه این تعهدات حتی جدی‌تر از گذشته نیز دنبال می‌شوند. سخنان جسارت‌آمیز نخست‌وزیر اسرائیل در کنگره امریکا در ماه می سال جاری میلادی که با تشویق مکرر نمایندگان و سناتورهای امریکایی همراه بود، از این مسئله حکایت



می‌کرد که پیوندهای موجود میان امریکا و اسرائیل بسیار فراتر از رابطه میان دو دولت تعریف می‌شود.

در مورد ایران نیز اوباما هرچند در ابتدا و در چهارچوب چند مصاحبه لحن جدیدی را برای تعامل با ایران اتخاذ کرد، لیکن چیزی نگذشت که تحت تأثیر لابی‌هایی که به آنان اشاره شد و همچنین لابی ضد جمهوری اسلامی در امریکا، گفتمان گذشته امریکا تجدید شد و ابتدا موضوع برنامه هسته‌ای ایران و سپس دو موضوع دیگر که از دیرباز در دستورکار دولت‌های گذشته امریکا در سیاست مقابله با ایران قرار داشت، مورد تأکید قرار گرفت.

دولت اوباما در مواجهه با پرونده باقی‌مانده از دوران جرج بوش یعنی پیامدهای حمله نظامی به افغانستان و عراق نیز رفتارهای متناقضی از خود بروز داده است. در عراق امریکا از تمامی توان خود برای تحمیل تعهدات ناخواسته به دولت این کشور بهره گرفته است و در افغانستان نیز به‌رغم تأکید اولیه بر ضرورت خروج از این کشور، از یک سو نیروهای نظامی خود را افزایش داده و از سوی دیگر مذاکرات پنهانی با طالبان را آغاز کرده است. علاوه بر این، در پی شکست استراتژی نظامی امریکا در افغانستان دولت اوباما به بهانه جنگ با طالبان عملاً به سومین کشور اسلامی، یعنی پاکستان نیز حملات نظامی متعددی انجام داده است. با شروع بیداری اسلامی یا به تعبیری بهار عربی، امریکا مانند سایر قدرت‌ها غافلگیر شد که ضربه سنگینی به موقعیت استراتژیک امریکا در منطقه محسوب می‌شد. متعاقباً مداخله نظامی «ناتو» در لیبی، امریکا را وارد جنگ دیگری با یک کشور اسلامی کرد؛ هرچند دولت اوباما برای جلوگیری از موج مخالفت‌ها در امریکا، خود را از رهبری عملیات نظامی مزبور کنار کشیده است. سیاست دوگانه امریکا در حمایت هم‌زمان از جنبش‌هایی مانند مصر، تونس، لیبی و سوریه از یک سو و حمایت از رژیم‌های غیردموکراتیکی مانند عربستان و بحرین از سوی دیگر و همچنین سابقه نه‌چندان دور این کشور در حمایت همه‌جانبه از **حسنى مبارک**، دیکتاتور مطرح مصر و سایر رژیم‌های فاسد و دیکتاتور در منطقه، موجب شده است که افکار عمومی جهان اسلام همواره با تردید و دودلی نسبت به سیاست‌های امریکا در منطقه نگاه کند.*

یادداشت‌ها

۱. علاوه بر کارشناسان لیبرال سیاست خارجی امریکا، مارکسیست‌ها هم بر این خصیصه رقابت‌جویی تأکید کرده‌اند. از دیدگاه مارکسیست‌ها، نظام سرمایه‌داری ضمن اینکه یک نظام سراسر رقابتی است، یک خصیصه انحصارطلبی در رقابت دارد که به تعارض و از میدان به در کردن می‌انجامد و کمتر با همکاری همراه است. برای آگاهی بیشتر در این مورد، ر.ک: مگداف: (۱۳۸۷)

۲. درحالی‌که در این مقاله به نقش نویسندگان و متفکران تندرو پرداخته می‌شود، نویسندگان و متفکران میانه‌رو زیادی هم هستند که خواستار روابط خوب غرب با جهان اسلام بر پایه احترام متقابل هستند. از آن جمله می‌توان به جان اسپوزیتو (John Esposito)، ریچارد بولت (Richard Bulliet)، جمیز بیل (James Bill)، سیدحسین نصر، شیرین هانتر، فواز جرجس، گراهام فولر (Graham Fuller)، پیتر سینگر (Peter Singer) و دیگران اشاره کرد. اما گروه اخیر چندان نفوذی در دستگاه سیاست خارجی ایالات متحد امریکا ندارند؛ اگرچه بی‌تأثیر هم نیستند. این گروه عمدتاً خواستار این هستند که ایالات متحده امریکا با جهان اسلام به تعامل بپردازد و مشکلات آن را درک کند. این گروه اعتقادی به برخورد نظامی ندارد و حداکثر به منظور منزوی شدن گروه‌های تندرو خواستار افزایش تعامل و روابط گرم‌تر با گروه‌های میانه‌رو جهان اسلام است.

۳. راست مسیحی که یک گروه لابی ایوانجلیک است در دهه ۱۹۸۰ توسط پاتریک رابرتسون که در پی نامزدی برای حزب جمهوری‌خواه در سال ۱۹۸۸ بود، بنیان نهاده شد. این ائتلاف سپس در سیاست امریکا و در کنار حزب جمهوری‌خواه به سرعت گسترش یافت؛ به نحوی که در دهه ۱۹۹۰، اعضای ائتلاف مسیحی اکثریت را در سازمان‌های ایالتی حزب جمهوری‌خواه داشتند. در انتخابات سال ۲۰۰۰، ائتلاف مسیحی که نقش مهمی در انتخابات مقدماتی حزب جمهوری‌خواه داشت، توانست اکثریت حزب را برای نامزدی جورج بوش بسیج کند و به این ترتیب، بر سیاست‌های دولت او تأثیرگذاری زیادی داشته باشد. در دوران بوش، نطق‌های وی ملهم از یک زبان مذهبی بود که مسیحیان ایوانجلیک را خطاب قرار می‌داد (Welsh, 2008: 137, 177).

4. http://en.wikipedia.org/wiki/Christian_Zionism.



۵. به باور مسیحیان ایوانجلیک، حمایت از اسرائیل، گردآوردن یهودیان، ساخت دوباره زیارتگاه‌های یهود و نهایتاً دعوت آنها به مسیحیت بخشی از ضروریات مورد نظر در انجیل برای ظهور دوباره مسیح است. جری فالول از سرشناس‌ترین رهبران راست مسیحی در مورد اسرائیل اعلام کرد که «مقابله با اسرائیل، مقابله با خدا است» (به نقل از: نهضت راست مسیحی امریکا و اسلام، ۱۳۸۶: ۷-۳).
۶. وارن لاورنس، مدیر برنامه مطالعات اسلامی در دانشگاه کلمبیا در مقاله‌ای چنین نوشته است: «این ادعا که اسلام به معنای صلح است تنها کوششی برای گمراه ساختن افکار عمومی است. رهبران اسلامی اعلام کرده‌اند که هدف آنها اشاعه اسلام در غرب است، بنابراین اسلام می‌تواند به یک قدرت جهانی مسلط تبدیل شود». سپس، او از پیروزی اسلام در سلطه یافتن بر جهان براساس این واقعیت که جمعیت مسلمانان سریع‌تر از جمعیت مسیحیان رشد می‌کند، ابراز نگرانی می‌کند. همچنین یکی از مؤسسات پرنفوذی که تحت تأثیر عقاید راست مسیحی قرار دارد، انستیتو واشنگتن برای خاور نزدیک است. این مؤسسه، گرایش به جناح‌های راست اسرائیل دارد. این مؤسسه که در سال ۱۹۸۵ تأسیس شد، امروزه یکی از با نفوذترین مؤسسات پژوهشی در امریکا تلقی می‌شود که نقشی تعیین‌کننده در شکل دادن به سیاست خاورمیانه‌ای امریکا و گزارش‌های رسانه‌های امریکایی دارد.
۷. در این رابطه، یک‌بار برژینسکی گفت آپیک به اندازه خود او در حوزه سیاست‌گذاری در رابطه با خاورمیانه نفوذ دارد. نک
- Tremblay, 2006.
۸. این درخواست در روزهای نخست به‌مثابه اعلان جنگ با مسلمانان مطرح شد اما در روزهای بعد که متوجه اثرات زیان‌بار آن شدند، با تفسیری در حد پامردی عوض شد و به کلی منکر برداشت اول شدند.
۹. یکی از جنبش‌های اسلامی که توقع نمی‌رفت در فهرست گروه‌های تروریستی قرار بگیرد، حزب الله لبنان بود. جمهوری اسلامی ایران توقع داشت که ایالات متحد و شورای امنیت سازمان ملل این گروه را دست‌کم در شمار گروه‌های مقاومت ملی در نظر بگیرند که وظیفه آن عمدتاً حفاظت از امنیت جنوب لبنان و استقلال این کشور است و چنین خواستی تا روزهای نخست برآورده شده بود و در آغاز حزب الله در میان فهرست گروه‌های تروریستی نبود اما لابی طرفدار اسرائیل که خیلی قوی بود توانست در دولت بوش نفوذ کند و برقرار گرفتن حزب الله در فهرست گروه‌های تروریستی توفیق یابد.
۱۰. در مورد روابط نسبتاً گرمی که ایالات متحد به‌صورت مقطعی و ابزاری با طالبان و دیگر گروه‌های جهادی افغانستان و مسلمان برقرار کرد، ریچارد مکنزی (۱۳۷۷) و جان کولی (Cooley, 2000) کارهای بسیار جالبی انجام داده‌اند.
۱۱. بسیاری در آن زمان استدلال می‌کردند که سیاست ایالات متحده به‌گونه‌ای در برابر ایران اعمال می‌شود که گویی برای برانداختن سیاست صلح دموکراتیک و اصلاح طلبان طراحی شده است. گفته می‌شد که دولت ایالات متحده به‌گونه‌ای

عمل می‌کند که شرایط اصلاح‌طلبان را در سیاست داخلی ایران که نیاز به حمایت و اغماض بیشتری در سیاست خارجی دارند در نظر نمی‌گیرد. علاوه بر این، تصور می‌شد که دولت بوش عمداً در تلاش است بخش سیاست خارجی ایران که نقطه قوت اصلاح‌طلبان در تعامل با نیروهای تندرو داخلی به‌شمار می‌رود را تضعیف نماید. از همین رو، عده‌ای تصور می‌کردند که تندرهای ایالات متحده و ایران در هماهنگی با هم هستند (Pollack, 2004: 388-389).

۱۲. برآورد شده که اقتصاد آمریکا در مجموع از رهگذر رکود اقتصاد جهانی نزدیک به ۱۰ تریلیون دلار زیان دیده است (بی‌طرف و مهرگان، ۱۳۸۷). چنین بی‌نظمی اقتصادی و مالی در سقوط نومحافظه‌کاران بسیار مؤثر بود. همچنین، این رکود یکی از مهم‌ترین بحران‌های پیش روی سیاست خارجی آمریکا و رهبری جهانی این کشور است. کسانی چون والرشتاین (Wallerstein, 2002) به دلیل همین بحران‌ها فروپاشی آمریکا را پیش‌بینی می‌کردند.

۱۳. برخی بر این باورند که این مسافرت‌ها به گونه‌ای هدفمند و به قصد گفتگو با بخش‌های مختلف جهان اسلام شامل جمعیت جنوب شرق آسی (جاکارتا)، جمعیت عربی (قاهره) و جمعیت غیرعرب (آنکارا) جهان اسلام انتخاب شده بود. در هر نقطه هدف خاص و مسائل خاصی دنبال می‌شد و به این ترتیب، امریکایی‌ها شاید تلاش می‌کنند که شکاف ظرفی میان بخش‌های مختلف جهان اسلام بیندازند و اجازه ندهند که مسائل جهان اسلام به‌طور یکپارچه و در هر جایی مطرح باشد.

14. http://www.whitehouse.gov/the_press_office/Remarks-By-President-Obama-To-The-Turkish-Parliament/.

۱۵. اوباما در تاریخ ۲۲ ژانویه ۲۰۰۹، یعنی دو روز پس از ریاست‌جمهوری، با دستوری اجرایی فرمان تعطیلی زندان گوانتانامو را پس از بررسی‌هایی که نباید بیش از یک‌سال از این فرمان طول بکشد داد. برای مشاهده متن این فرمان این آدرس را ببینید:

<http://www.whitehouse.gov/the-press-office/closure-guantanamo-detention-facilitie>.

16. <http://www.whitehouse.gov/the-press-office/remarks-president-cairo-university-6-04-09>.

۱۷. درحالی‌که در جهان اسلام مهم‌ترین انتقاد به اوباما شعاری بودن سیاست‌هایش است، او در آمریکا از سوی جناح رقیب و رسانه‌های هوادار جمهوری خواهان به واسطه سخنان و اظهاراتی که علیه متحدان ایالات متحده داشته و یا تعهداتی که در برابر جهان اسلام از خود نشان داده، بسیار مورد انتقاد واقع شده است. دو نمونه از این انتقادات مربوط به کوهن و گراهام (Cohen and Graham, 2009) و کگاپتای (Cagaptay, 2009) است.

18. <http://www.whitehouse.gov/the-press-office/2011/05/19/remarks->

president-middle-east-and-north-africa.

19. <http://www.whitehouse.gov/the-press-office/2011/05/22/remarks-president-aipac-policy-conference-2011>.

۲۰. تلاش اوباما برای رسیدن به توافق بر سر گرجستان و مسائل مربوط به سپر دفاع موشکی که وعده کرد در مقابل استفاده از رادارهای روسیه در آذربایجان و همکاری بر سر برنامه هسته‌ای ایران از آن چشم‌پوشد، همگی در این جهت ارزیابی شده است.

21. <http://www.infowars.com/permanent-occupation-gates-admits-us-troops-to-remain-in-iraq-beyond-2011/>.

22. http://reliefweb.int/sites/reliefweb.int/files/resources/CD8179912759E2EE4925772100050FFA-Full_Report.pdf.

23. http://reliefweb.int/sites/reliefweb.int/files/resources/CD8179912759E2EE4925772100050FFA-Full_Report.pdf.

24. <http://www.guardian.co.uk/world/2011/jun/13/us-afghanistan-secret-talks-on-security-partnership>.

25. <http://www.irdiplomacy.ir/fa/news/57/bodyView/14180>.

26. <http://www.whitehouse.gov/blog/2009/01/27/president-muslim-world-americans-are-not-your-enemy>.

27. <http://www.nytimes.com/2010/04/06/world/06arms.html?scp=1&sq=obama%202010/4/6&st=cse>.

28. <http://www.guardian.co.uk/world/2011/jun/13/us-afghanistan-secret-talks-on-security-partnership>.

29. http://www.bbc.co.uk/persian/world/2011/05/110522_l78_obama_bbc_iv.shtml.

۳۰. رحم امانوئل از مادری یهودی و پدری متولد بیت‌المقدس و عضو سازمان شبه‌نظامی ایرگون (Irgun)، تحصیلات ابتدایی خود را در مدرسه‌ای (Bernard Zell Ansh Emet) با آموزش‌های مذهبی یهودی به پایان رساند و به نحوی آموزه‌های یهودی در او اثر گذاشت که در تابستان سال ۱۹۶۷ و پس از پایان جنگ شش‌روزه، در ۸ سالگی، برای اردویی تابستانی به اسرائیل رفت و حتی با آغاز حمله امریکا برای خارج کردن عراق از کویت که به حملات عراق به اسرائیل منجر شد، ستاد مبارزاتی بیل کلیتون را رها کرد و برای خدمت به «نیروی دفاعی اسرائیل» (Israel Defense Forces (IDF)) در پایگاهی در شمال اسرائیل به خدمت وظیفه داوطلبانه پرداخت. نگاه کنید به:

<http://www.ynetnews.com/articles/0,7340,L-3616306,00.html>.

31. <http://www.theatlantic.com/international/archive/2008/11/rahm-emanuel-and-israel/9059/> & <http://blog.foreignpolicy.com/posts/2008/11/07/>

rahm_emanuel_and_israel.

32. http://www.democracynow.org/2008/11/6/president_elect_obama_and_the_future & http://articles.nydailynews.com/2008-11-06/news/17910532_1_nabil-abu-rudeineh-palestinian-president-mahmoud-abbas-rahm-emanuel.

33. http://www.whorunsgov.com/Profiles/Rahm_Emanuel.

۳۴. از مادری یهودی گرچه در فضایی غیرمذهبی بزرگ شد اما بعد از جنگ شش‌روزه به‌شدت گرایش‌های مذهبی یافت. نگاه کنید به:

http://www.whorunsgov.com/Profiles/Dennis_Ross.

35. Zoller, Mike, "Dennis Ross: Obama handled himself well with Mid-East leaders," Jewish Chronicle, Sept. 18, 2008.

36. <http://motherjones.com/politics/2004/10/missing-peace>.

37. <http://www.newsweek.com/2008/11/28/iran-talk-tough-with-tehran.html>.

38. http://www.washingtonpost.com/wp-dyn/content/article/2009/06/09/AR2009060903131.html?wprss=rss_politics

39. <http://pqasb.pqarchiver.com/jpost/access/1588755461>.

منابع فارسی

الف - فارسی

«نهضت راست مسیحی امریکا و اسلام». فروردین تا شهریور ۱۳۸۶. پیام صادق، ش ۷۱-۶۹، صص ۷-۳؛ این مطلب را می‌توانید از پیوند اینترنتی زیر دریافت دارید:

http://pub.isu.ac.ir/Payam-e-Sadiq/Payam-e-Sadiq_69-70-71/Payam-e-Sadiq_69-70-7102.htm

آمبروز، ا. ۱۳۶۳. *روند سلطه‌گری: تاریخ سیاست خارجی امریکا (۸۳-۱۹۳۱)*، ترجمه احمد تابنده، تهران: انتشارات چاپخش.

بی‌طرف، منظور و کیوان مهرگان. ۱۳۸۷. «اوباما و آینده روابط ایران و امریکا»، در مصاحبه با محمود سریع‌القلم، *روزنامه اعتماد* (۱ و ۲ بهمن)؛ قابل دسترسی در پیوند اینترنتی زیر:

<http://www.etemaad.ir/PDF/87-11-01/etemaadp01.pdf>

شوپ، ل. وو. میتز. ۱۳۶۴. *تراست مغزهای امپراطوری: شورای روابط خارجی و سیاست خارجی امریکا*، ترجمه منصور آسیم، تهران: اطلاعات.

کگلی، چ. وا. ویتکوف. ۱۳۸۲. *سیاست خارجی امریکا: الگو و روند*، ترجمه اصغر دستمالچی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

منکنزی، ر. ۱۳۷۷. «ایالات متحده امریکا و طالبان»، در: *افغانستان، طالبان و سیاست‌های جهانی*، گردآوری ویلیام میلی، ترجمه عبدالغفار محقق، مشهد: ترانه.

مگداف، هاری. ۱۳۷۸. *امپریالیسم؛ تاریخ، تئوری و جهان سوم*، ترجمه هوشنگ مقتدر. تهران: کویر.

ب - انگلیسی

Brzezinski, Z. 1995. *Out of Control: Global Turmoil on the Eve of the Twenty - First Century*, New York: Touchstone.

Cagaptay S. 2009. "Obama in Turkey: Enticing Ankara Westward", *Policy Watch by Washington Institute for Near East Policy*, No. 1502 (April 2); Available at: <http://www.heritage.org>

- /Research/Reports/2009/04/Obama-in-Ankara-Turkeys-Dangerous-Drift.
- Cooley, J.K. 2000. **Unholy Wars: Afghanistan, America and international Terrorism**, London: Pluto Press.
- Frum D. and Perle r. 2003. **an End to Evil: How to Win the War on Terror**, New York: Random House.
- Ghosh, B. 2008. "Q&A: Bernard Lewis on Islam's Crisis", **Time** (Sep.20); available at: <http://www.time.com/time/world/article/0.1843104,00.html>.
- Hedges, C. 2006. **American Fascists: The Christian Right and the War on America**, New York: Free Press.
- Hirsh, M. 2004. "Bernard Lewis Revisited", **Washington Monthly** (November).
- Huntington, S. 2004. "Bernard Lewis Revisited", **Washington Monthly** (November).
- Huntington, S. (1993) "The Clash of Civilization?", **Foreign Affairs**, Vol. 72, No.3 (Summer), 22-49.
- Karabell Z. 1995. "The Wrong Threat: The United States and Islamic Fundamentalism", **World Policy Journal**, Vol. 12, No.2 (Summer), 37-8.
- Fukuyama, Francis. 1989. "The End of History?", **the National Interest**, (Summer).
- Le Nouvel Observateur, Interview with Dr. Zbigniew Brzezinski, Paris, January 15-21. 1998. translated by Bill Blum; Available at: <http://www.counterpunch.org/brzezinski.html>
- Lewis, B. 2002. **What Went Wrong? Western Impact and Middle Eastern Response**, New York: Oxford University Press.
- Lewis, B. 2004. **The Crisis of Islam Holy War and Unholy Terror**, New York: Random House.
- Martin W. 1999. "The Christian Right and American Foreign Policy", **Foreign Policy**, No.114 (Spring), 66-80.
- Pollack, K. 2004. **The Persian Puzzle: The Conflict between Iran and America**, New York: Random House.
- Ramazani, R.K. 1998. "The Shifting Premise of Iran's Foreign Policy: Towards a Democratic Peace?", **Middle East Journal**, Vol.52, No.2 (Spring), 177-87.
- Tremblay R. 2006. "AIPAC, the Religious Right and American Foreign Policy", **Online Journal Guest Writer (Aug 24)**, Available at:

<http://onlinejournal.com/artman/publish/article1135.shtml>.

Welch, S. et al. 2008. ***Understanding American Government***, 11th ed., Belmont, CA: Thomson Wadsworth.

Zakaria, F. 2004. "Showing Them Who's Boss", ***New York Times (Feb.8)***, Available at: <http://www.nytimes.com/2004/02/08/books/showing-them-who-s-html>.

Zakallah M.A. 2007. ***Religion and Politics in America: Rise of Christian evangelists and Their Impact***, Beirut: Al-Zaytouna Center for Studies and Consultations.